

علی فهیم دانش*

وضعیت حقوق بشر در ایالات متحده پس از یازدهم سپتامبر

۱۰۷

چکیده

این نوشتار به بررسی وضعیت حقوق بشر در سیاست خارجی و داخلی آمریکا پس از یازدهم سپتامبر می‌پردازد. حقوق بشر هم در خارج و هم در داخل ایالات متحده همواره آماج حملات بوده و هم‌زمان با مقابله دولت بوش با تروریسم، این حملات دو چندان شده است. در این نوشتار کوشیده شده است که عمق این فجایع به طور کامل مورد بررسی قرار گیرد. در پی حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و شروع مبارزه دولت بوش با تروریسم جهانی، پیش‌گویی‌های بسیاری بر این اساس بود که آرمان‌گرایی (ایده آلیسم) در سیاست خارجی آمریکا از بین خواهد رفت. جهان هم اکنون شاهد تنزل وضعیت حقوق بشر در روابط بین‌الملل آمریکا با دیگر کشورها است، در حالی که هم‌زمان بحث‌های زیادی درباره سیاست‌های طرفدارانه از ترورهای سیاسی، دادگاه‌های نظامی سری و نقض کنوانسیون‌های ژنو در رفتار با اسرا - به ویژه زندانیان عراقی در بند نیروهای آمریکایی و استفاده از شکنجه در بازجویی‌ها، وجود دارد. در ابتدا به بررسی وضعیت حقوق بشر در بعد داخلی و بین‌المللی خواهیم پرداخت و سپس نقض حقوق بشر دوستانه در بعد بین‌المللی توسط آمریکا مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد تا عمق نقض حقوق بشر در عرصه داخلی و بین‌المللی بر همگان روشن شود.

کلید واژگان: حقوق بشر، آمریکا، یازدهم سپتامبر، روابط بین‌الملل، حقوق بشر دوستانه

* دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل
فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال پنجم و ششم، شماره‌های ۱ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۳،
ص ۱۵۰-۱۰۷.

♦ اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی

دولت آمریکا در پاسخ به تراژدی برجهای دوقلو، راهبرد جدید و تندی را در پیش گرفت: «رهنامه بوش». یکی از عناصر این رهنامه، «آشیل و پاشنه آن» بود. یازدهم سپتامبر برای آمریکا یک حس اسکیزوفرنیک از قدرت استثنایی و آسیب پذیری استثنایی به وجود آورد، همان گونه که چنین حالتی یک بار برای «آشیل» ایجاد شد. یک ابرقدرت در یک زمان تا این حد قدرتمند و تا این حد آسیب پذیر دیده نشده است. رهنامه بوش می پرسد «ما چگونه می توانیم از منابع قدرتمندان برای محافظت از آسیب پذیری خود استفاده کنیم؟» پاسخ دولت چنین بوده است: «امنیت داخلی» برای حفظ قدرت آمریکا و جلوگیری از حملات بعدی دولت، قانون جدیدی را در لوای حقوق بین الملل ارایه کرد که از طریق «داشتن حق تقدم در دفاع از خود» هر کشوری را که یک تهدید محسوب می شود، خلع سلاح می کند. این قانون در داخل کشور به شکل راهکارهای شدید مانند: کنترل مهاجرت، بازداشت امنیتی، محرمانه ساختن امور دولتی و آگاهی از اطلاعات، اجرا می شود. دولت همچنین تاکید خود بر حقوق بشر را به طور اساسی تغییر داده است. در سال ۱۹۴۱، فرانکلین روزولت متفقین را دعوت کرد تا دیدگاه آمریکا را درباره جهانی که می کوشیده آن را بسازد، بپذیرند. دنیای پس از جنگ با چهار نوع آزادی بنیادین: آزادی بیان، مذهب و عقیده، آزادی از سلطه، آزادی از فقر و آزادی از ترس همراه خواهد بود. این چارچوب حقوق بشری پس از جنگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیمانهای بین المللی پس از آن نیز مورد تاکید قرار گرفت. حمایت جامع از حقوق سیاسی و مدنی (آزادی بیان و عقیده) حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (آزادی از فقر و نیاز) و آزادی و رهایی از نقضها و تخلفات فاحش و آزار و شکنجه (معاهدات مربوط به پناهندگان، کشتار جمعی و شکنجه و آزار). اما دولت بوش اکنون «آزادی از ترس» را به عنوان آزادی شماره یک که مردم آمریکا اکنون به نگرانی آن نیاز دارند، به عنوان مهمترین آزادی مقدم دانسته است. رهایی از ترس، شعار غالب سیاست حقوق بشری آمریکا گردیده است. توضیحات زیر، تغییرات سیاست حقوق بشر آمریکا را تشریح می کند.

۱. نقض حقوق بشر در بعد داخلی و آزادیهای مدنی در جنگ علیه تروریسم

شناخت دقیق مخاطرات حقوق مدنی افراد طی دوران جنگ، تقریباً به قدمت قانون اساسی آمریکا است. سند مکتوبی قدرت دولت آمریکا را حتی قبل از آنکه توسط اعلامیه حقوق بشر تصریح شود، تهیین نموده است. بند نخست از فصل یک قانون اساسی بیان می‌دارد: اجرای حکم «هابوس کورپوس» به حال تعلیق در نخواهد آمد، مگر در موارد شورش و اشغال یا در مواردی که حفظ امنیت اجتماع مستلزم آن باشد. هابوس کورپوس «نام لاتین یک حکم باستانی قضایی است که برای حبس غیر قانونی صادر می‌شده است و در قوانین فعلی انگلستان که مأخذ قوانین آمریکا بوده است نیز، وجود دارد.» در آمریکا، اجرای حکم هابوس کورپوس در دادگاه فدرال از مدتها پیش روش معمول در تعیین صحت جرایم صادر شده در دادگاه ایالتی بوده است. از لحاظ تاریخی چون قانون اساسی اجرای حکم هابوس کورپوس به جز در موارد شورش یا اشغال را تضمین نموده است، از زمان جنگ سرد دولت مجبور بوده است ادعا کند فرمانی که کسی را حبس، دستگیر یا زندانی می‌نموده در پیروی از قانون و حفظ منافع عمومی زمان جنگ بوده است. حفظ این حق بنیادی و قانونی افراد برای آزادی از حبسهای غیر قانونی، به جز در مورد بحرانهای فوق العاده ملی، حتی بزرگ‌تر از جنگ یا حملات خصمانه، در قانون اساسی آمریکا گنجانده شده است و بسیاری از حقوق فردی نیز در اعلامیه حقوق بشر عنوان شده است. کسانی که شعار حمایت از نیروهای نظامی و رییس جمهور را می‌دهند و بدون فکر، نارضایتی از این جنگهای غیرقانونی را سرزنش نموده و خیانت به وطن می‌نامند، این حقیقت بنیادی را فراموش کرده و یا هرگز نفهمیده‌اند. مهمترین محافظ قانونی حقوق فردی و بشری در آمریکا، اعلامیه حقوق بشر است. نخستین اصلاحیه ده ماده‌ای در سال ۱۹۷۱ در مورد قانون اساسی پذیرفته شد و نیز اصلاحیه چهاردهم که پس از جنگ در سال ۱۸۶۸ تصویب شد، این موارد را در بر می‌گیرد: اصلاحیه نخست، حق حمایت از تغییرات است: «کنگره نمی‌تواند قانونی را مبنی بر اعلام رسمیت یک مذهب یا ممنوعیت اجرای آزادانه آن و همچنین نقض آزادی بیان یا آزادی مطبوعات و یا نقض حق افراد برای اجتماعات آرام و در خواست از دولت برای جبران نارضایتها را تصویب نماید.»

اصلاحیه چهارم به حق آزادی و عدم تفتیش و بازداشت غیر قابل توجیه اشاره می کند: «حق مردم در قبال امنیت خود، خانه، اسناد و کارهایشان در برابر تفتیش و دستگیری غیر مستند، قابل نقض نیست و هیچ مجوزی قابل صدور نخواهد بود، مگر آنکه بر اساس اتهام ثابت شده از طریق اعتراف نامه یا سوگند باشد که دقیقاً ضرورت تفتیش محل یا دستگیری فرد یا اموال را غیر قابل اجتناب سازد. اصلاحیه پنجم درباره حق سکوت در قبال بازرسیهای پلیس و مراحل دیگر است: هیچ فردی را نمی توان مجبور به شهادت علیه خودش نمود. و نمی توان بدون طی مراحل قانونی لازم، وی را از زندگی، آزادی یا اموالش محروم نمود. مطابق اصلاحیه چهارم، تمامی کسانی که در ایالات متحده متولد شده و یا تحت تابعیت آن بوده و در حوزه قضایی این کشور قرار می گیرند، شهروند ایالات متحده و ایالتی که در آن سکونت دارند، محسوب می شوند. هیچ ایالتی نمی تواند قانونی را تصویب کرده و یا به مورد اجرا بگذارد که بر اساس آن، امتیازات و مصونیت‌های شهروندان ایالات متحده محدود شود و هیچ ایالتی نمی تواند بدون روند قانونی لازم، فردی را از زندگی، آزادی یا اموالش محروم کند و یا فردی را در حوزه قضایی خود از حمایت برابر قانون محروم نماید. به منظور شناخت حدود کامل بحران آزادیهای مدنی و قرار گرفتن آن در زنجیره بحرانهای بزرگ تر در منابع حاکمیت و حل کشمکشها، علاوه بر حقوق بنیادی قانون اساسی که در بالا به آنها اشاره شد، باید به حقوق اقتصادی اشاره شود که در نیمه دوم قرن بیستم و مبتنی بر اصول پذیرفته شده قوانین بین المللی حقوق بشر، تصویب شده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ و پیمان نامه بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سال ۱۹۶۶ بر مبنای شناخت هویت تفکیک ناپذیر و حقوق برابر و جدایی ناپذیر تمامی اعضای خانواده بشری به عنوان بنیان آزادی، عدالت و صلح در جهان قرار گرفته اند.

دولت آمریکا اجرای حقوق اقتصادی موجود در بندهای ۲۲ تا ۲۵ در اعلامیه جهانی حقوق بشر را رد کرده، آن را کاملاً آرمان گرایانه می داند و پیمان نامه بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نیز تصویب ننموده است. البته این اسناد حقوقی و اخلاقی در سطحی گسترده در مقام بیانیه های حقوق بنیادی بشر شناخته می شوند که برای مردم

دنیا وسیع تر، عمیق تر و با مفهوم تر از حقوق سیاسی تضمین شده در اعلامیه حقوق بشر آمریکا می باشند. ما در حال حاضر، با تهدیداتی در قبال آزادیهای مدنی مواجه هستیم. این تهدیدات از فردای جنگ علیه تروریسم در اکتبر سال ۲۰۰۱ آغاز و با شرایط گنج کننده پس از اشغال عراق در تابستان سال ۲۰۰۳ تشدید یافت. اشکرافت، پلیس سیاسی بوش، به شدت مشغول ایجاد «استثنای تروریسم» برای تمامی حمایت‌های قضایی از آزادیهای بشری که در فوق اشاره شده است، می باشد. حتی باگذشت سه سال از جنگ‌های صلیبی دولت بوش برای اعمال امپراتوری بر خاورمیانه و آسیا، هنوز نمی دانیم نتایج نهایی برای آزادی آمریکا چه خواهد بود. در ادامه به بررسی موارد مطرح شده در خصوص نقض حقوق بشردر بعد داخلی در ایالات متحده می پردازیم:

۱-۱. دولت نزدیک و تعدی به حریم شخصی افراد

شوک و هراس ناشی از رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، به تغییرات قضایی مهمی در آمریکا منجر شد که آزادیهای مدنی و حقوق برخاسته از قانون اساسی را تحت تأثیر قرار داد. در روندی سریع به مأموران امنیتی و اطلاعاتی، قدرت بسیاری اعطاء شد که از جمله نمونه های آن می توان به موارد زیر اشاره کرد: قدرت جاسوسی در مورد شهروندان و دیگران به صورت قانونی، بدون داشتن شواهد مبنی بر هر گونه جرمی، سری نمودن اطلاعات و پرونده های قضایی که قبلاً عمومی بودند، تفتیش و استراق سمع مخفیانه بدون دلیل قابل توجیه، کنترل استفاده افراد از اینترنت و کتابخانه و جمع آوری سوابق افراد. بسیاری از این تغییرات، ابتدا از طریق «قانون پاتریوت» (متحد و تقویت نمودن آمریکا از طریق تأمین ابزارهای مناسب مورد نیاز برای پیگیری و متوقف کردن تروریسم) در اکتبر سال ۲۰۰۱ اعمال شدند، اما بسیاری از موارد دیگر به شکل دستورات ریاست جمهوری، توافقه های قانونی دولت و حتی توصیه های غیر مکتوب قوه مجریه به وجود آمدند. به تازگی نیز با تصویب «قانون پاتریوت» یک سازمان فدرال جدید تأسیس شد که مأموریتش دفاع از «میهن» در برابر تروریسم است. این سازمان بیش از ۱۷۰ هزار کارمند دارد. همچنین به پیشنهاد جان اشکرافت، دادستان کل،

«قانون بهبود امنیت داخلی در سال ۲۰۰۳» نیز با نام اختصاری پاتریوت به تصویب رسیده است. این قانون به رغم پنهان کاری وزارت دادگستری، در شب تسخیر عراق به بیرون درز کرد. قانون پاتریوت، جدا از همه مسایل، باعث ابطال گسترده تابعیت کسانی می شود که متهم شده اند به هر نحوی از سازمانها یا دولتهای «تروریست» به حمایت کرده اند.

دو اصل اساسی از دوران پس از ماجرای «واترگیت» وجود داشته است که بر اساس آن، دولت، درباره شهروندان خود جاسوسی نمی کند و اینکه شهروندان آمریکایی باید هر آنچه را که دولت ما انجام می دهد. ببینند، اما از هنگام رویداد یازدهم سپتامبر، طبقه بندی اسناد دولتی یک مرحله بالا رفته است. پس از یازدهم سپتامبر، قانون میهن پرستی که بدون هیچ اختلاف نظری تصویب شده به مقامات وزارت دفاع اجازه داد تا پروژه ای را برای پیشبرد چیزی به نام «آگاهی از اطلاعات جامع» توسعه دهند. با انجام این برنامه، دولت می توانست اطلاعات بسیار زیادی درباره شهروندان جمع آوری کند، بدون اینکه ثابت شود آنها کار نادرست و غیرقانونی انجام داده اند. آنها می توانند به سابقه و بایگانی تلفنی و مالی، اجاره ای، اینترنتی، آموزشی و کتابخانه ای شهروندان دسترسی پیدا کنند، بدون اینکه هیچ دلیلی برای شرکت ایشان در اقدامات تروریستی داشته باشند. تهیه کنندگان سرویسهای اینترنتی ممکن است مجبور شوند پرونده ای را منحصراً بر اساس اظهارات اف. بی. آی ایجاد کنند. این اطلاعات که ربطی به تحقیق در مورد اعمال تروریستی ندارد، صحبت‌های نامربوط و غیر واقعی را به دنبال داشت: کمیته حقوق دانان در امور حقوق بشر در مطالعه ای که در ماه سپتامبر منتشر شد، گزارش داد که بیست نفر از فعالان صلح آمریکایی؛ از جمله چند راهبه و چند دانش آموز دبیرستانی، اخیراً با عنوان تهدیدات امنیتی، شناخته شده و به خاطر شرکت آنها در یک راه پیمایی در اعتراض به کمکهای نظامی به کلمبیا بازداشت شده اند. کلیه اعضای تیم کشتی دبیرستان جونیو در آلاسکا، هفت بار در فرودگاه نگه داشته شدند، فقط به این خاطر که یکی از اعضای تیم، پسر افسر بازنشسته گارد ساحلی بود که نام وی در فهرست دایره تحقیقات فدرال وجود داشت. قانون پاتریوت، اختیارات بسیاری برای پلیس در نظر گرفته است؛ اختیاراتی که مدتها قبل از یازدهم سپتامبر بارها مورد بررسی قرار گرفته و رد شده بودند، اما

وقتی پلیس و نیروهای اطلاعاتی دولت بوش گرفتار القاعده شدند، این موارد از نو مورد بررسی قرار گرفت و به جای آنکه به طور دقیق مورد بحث و بررسی قرار گیرد که مشکل در کجا بوده، پس از آن واقعه، تأسف بار، این طرح تخریب کننده حقوق بشر به کنگره فرستاده شد و به سرعت به تصویب رسید، به طوری که اکثر قانون گذاران نتوانستند حتی متن آن را به طور کامل مطالعه کنند تا بتوانند قبل از رأی دادن کاملاً در مورد آن بیندیشند. به ویژه هیچ گاه اثبات نشد که این طرح نمی تواند هیچ یک از مشکلات اعمال قانونی را که منجر به وقایع یازدهم سپتامبر شوند، حل نماید. (همانند نبود امنیت در فرودگاهها و یا عدم موفقیت در ردگیری تروریستهای شناخته شده ای که به آمریکا وارد شدند). در عوض این قانون، تنها با هدف انجام کاری تدوین شد، بدون آنکه حقوق مدنی افرادی که مورد تعرض واقع شده بودند در نظر گرفته شود. زمانی که گروهی از نمایندگان از هر دو حزب، طرح جایگزینی را ارایه نمودند که در مورد آن بحث اندکی شده بود، این طرح به سرعت به نفع قانون پاتریوت رد شد. این قانون گذاری که فلسفه وجودی آن ترس بود، چه تأثیری داشت؟ این قانون، چهار مانع اصلی بر سر راه حقوق قانونی کاملاً تثبیت شده به وجود آورد. این قانون امکان تفتیش و استراق سمع پنهانی، در مورد اسناد دولتی و پرونده های قضایی و شواهد و اطلاعات فردی جمع آوری شده را به صورت سری فراهم می کند. دادگاه پژوهش آمریکا در واشنگتن و حومه، روز هجدهم ژوئن سال ۲۰۰۳ در تصمیمی با رأی دو به یک، تصویب نمود که دولت بتواند اطلاعاتی را که در مورد هزاران عرب، مسلمان و توابع آسیای جنوبی در ماههای پس از جریان یازدهم سپتامبر به سرعت و به صورت سری به دست آورده بود، مخفی نگه دارد. همان گونه که «دامون کیت»، قاضی دادگاه پژوهش، در گفته ای معروف در مورد دادرسی درباره مهاجرتهای مخفی، عنوان کرده است: «دموکراسیها پشت درهای بسته می میرند». این اختیارات گسترده یا سری کاریهای مجاز دولت، به ویژه در مورد دولت بدگمان و نظامی گرای بوش، مثالی از مشکلات سیاسی و قضایی وسیعی است که اگر مردم آمریکا دوباره به دنبال آن باشند که اطلاعات دقیقی در مورد عملکرد دولت داشته باشند، باید سالها در دیوان عالی، خیابانها و تجمعات شهری با آن مبارزه کنند.

بخش دومی که طبق قانون پاتریوت تغییر کرد، مجرمانه بودن مخالفت است.^۱ این روند البته مدتها قبل از وقایع یازدهم سپتامبر به ویژه در مورد جنبشهای مخالف جهانی سازی، در حال اجرا بود. پس از وقایع تکان دهنده یازدهم سپتامبر که منجر به اخراج، دستگیری و محرومیت بسیاری از خارجیها از حقوقشان تنها به دلیل عضویت در گروههای مظنون بود، جرم اهدای کمک مالی برای اهداف بشر دوستانه از طریق سازمانهای غیر مجاز افزایش یافت و به طور ناگهانی یک بخش با عنوان «تروریستهای داخلی» در بازرسیهای پلیس به صورتی فعال ایجاد شد. عواقب وخیم این اعمال در قبال آزادی همکاریها بر اساس اصلحیه نخست و برخورد برابر و پیگیریهای قضایی مناسب بر اساس اصلحیه چهاردهم، برای کسانی که به این مسایل اهمیت می دهند، همواره مشهود تر می شود.

بخش سوم، توازن قدرتی است که ساختار آزادی آمریکایی بر پایه قانون اساسی از لحاظ نظری بر آن مبتنی است. اختیار محاکم به عنوان کنترل کننده قدرتهای غیر قابل مهار، از نظر سنتی آخرین پناهگاه برای حفظ آزادیهای آمریکایی ها بوده است؛ همان گونه که این روند در بیست سال گذشته با تمامی محدودیتهای خود وجود داشته است. قانون پاتریوت، اختیار دادگاه، تقاضای تجدید نظر و نظارت محاکم بر دست درازیهای قوه مجریه را محدود می سازد. البته کنگره به راحتی، قدرت را از خود سلب نموده است که این باعث برتری قوه مجریه هنگام بحرانها می شود. اولین موارد آزمایش این توازن جدید در قدرت دولت را می توان در پرونده های هابوس کارپوس دید که به نمایندگی از زندانیهای ساحل گوانتانامو در کوبا، تشکیل شده بودند. دادگاه پژوهش واشنگتن و حومه باز هم در تصمیمی شکننده و با رأی دو به یک تشخیص داد که این افراد خارج از حوزه قضایی فدرال هستند. بنابراین، حقوق قضایی قابل اجرایی ندارند. آزمایشهای بعدی را نیز می توان در پرونده های یاسر حمدی و خوزه پادیلا یافت: شهروندان آمریکایی که از طرف قوه مجریه به عنوان «دستیاران دشمن» معرفی شدند و حتی حق داشتن وکیل نیز از آنها سلب شد. نیاز به توضیح ندارد که دولت بوش کمترین علاقه ای به حفظ توازن قابل قبول در قدرت میان شاخه های مختلف دولت و نیز میان آزادیهای فردی و قدرت دولت ندارد.

چهارمین حوزه از حقوق قضایی که تحت تأثیر قانون پاتریوت آمریکا قرار گرفت، کاهش حفاظت در برابر بازرسیهای خیالی بود. تفاوت تثبیت شده ای که مدتها میان اجرای قانون و عملیات اطلاعاتی قرار داده شده بود در پرونده های متهمان یا مظنونان به تروریسم حذف شده است و این مسئله، باعث سوء استفاده هایی همچون موارد انجام شده در دهه ۱۹۶۰ در برنامه کنتل پرو خواهد شد (و نیز همانند قتل دو جوان سیاه پوست به نام فرد هامپتون و مارک کلارک به دست پلیس که جزو لیستی بلند بالا از نقض قانون توسط پلیس سیاسی می باشد) ویا آنچه در قتل لوتر کینگ به وسیله «ادگار هودر» انجام شد. نیاز به دلیل قابل قبول برای آغاز بازرسیها،^۲ استراق سمع و نظارت بر استفاده از اینترنت یا پست الکترونیکی و دیگر عملیات پلیس در این پرونده ها حذف شده است و این موجب باز شدن دست پلیس برای مقابله و سرکوبی مخالفان سیاسی شده و در آخر به افزایش نیروی پلیس جهت «اجرای قانون» با عنوان جنگ با تروریسم منجر خواهد شد. همان طور که در آغاز به طور خلاصه گفته شده، بحران آزادیهای مدنی با قانون پاتریوت آمریکا پایان نمی یابد. یک رشته از دستورات ریاست جمهوری، قوانین وزارت دادگستری و آیین نامه های دولتی به قوه مجریه اجازه داده است تا قدرت خود را بدون چالش با دیگر شاخه های دولت یا مردم، گسترش دهد. در ۲۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، قاضی عالی مهاجرت تذکاریه ای را صادر نمود که مجوز بازرسیهای مهاجرتی گسترده ای را در جامعه ارایه می نمود. در ۳۱ اکتبر نیز وزارت دادگستری دستور العملی را صادر کرد که تنها با تشخیص اشکرافت، دادستان کل، امکان دستگیری افراد وجود داشت؛ مسئله ای که بعدها از طریق حبسهای طولانی مدت، مورد سوء استفاده قرار گرفت. بازپرسان و مسئولان زندان، بدون داشتن اجازه قضایی شروع به استراق سمع میان وکیل و موکل نمودند و پیگیری قضایی را نیز در مورد برخی از وکلا به دلیل گفته ها و اعمالشان در وکالت یک فرد متهم به تروریسم به راه انداختند که این، خود پیامی برای سایر وکلا داشت که دفاع از حقوق متهم در این حیطه عواقبی در پی خواهد داشت. فرضیات نخستین قانون آزادی اطلاعات معکوس شدند، به طوری که اگر دلیلی برای سری بودن اطلاعات ارایه می شد، این اطلاعات ارایه نمی شدند. تمامی این قضایا بدون هیچ حکم قضایی یا قانون گذاری و تنها با

دستور مسئولان انجام می‌گرفت. حتی اگر تنها بخشی از آزادیهای مدنی مذکور از طرف دولت در جنگ علیه تروریسم مورد سوء استفاده قرار می‌گرفتند، باز هم شرایط بسیار وحشتناک بود، اما قضیه از این هم گسترده‌تر است. می‌توان طرح‌های اقتدارطلبانه زیر را نیز در نظر گرفت: قانون امنیت میهنی؛ تقریباً ۱۷۰ هزار کارمند دولتی با مسئولیتهایی در حوزه‌هایی همانند گمرک و اداره مهاجرت - اما نه در سازمان سیا و یا به شکل یک سلسله مراتب اداری گسترده - تحت وزارت «تام ریچ» سازمان دهی شده‌اند. این کارمندان از داشتن اتحادیه، انجام یک سری معاملات و حمایت تأمین اجتماعی محروم شده‌اند، مثل اینکه حق کارمندان برای سازمان دهی خود در جهت منافع اقتصادی حمایت از خودشان، شکلی از تروریسم بوده است که امنیت ملی را به مخاطره می‌اندازد. این مدل سازمان دهی دیکتاتور مآبانه از مدل سازمان اف.بی.آی گرفته شده است که در آن مأموران این سازمان قبل از وقایع یازدهم سپتامبر می‌ترسیدند در مورد اهمال کاری رؤسای خود در رابطه با تهدیدات تروریستی که به وجود آمده بودند، گزارشی ارائه نمایند. آنها حتی نتوانستند مجوزی برای تفتیش محتوای کامپیوتر «ذکریا موسوی» به دست آورند. این نوع طرح‌های مخفیانه، بسیاری از مفسران را به این نتیجه رسانده است که این جنگ به اصطلاح «علیه تروریسم» تنها جنگ علیه کارمندانی است که با خواسته‌های سیاسی دولت بوش همراه نشدند که هزینه آن از دست دادن امنیت ملی می‌باشد.^۲

۱-۲. دستگیری افرادی که از خاورمیانه وارد ایالات متحده شده‌اند

هم‌زمان با تاسیس دادگاه‌های نظامی، جان اشکرافت، دادستان کل، با کمک اف.بی.آی وارد عمل شد. وزارت دادگستری با انتشار اسامی پنج هزار نفر از مردان جوانی که از سال ۲۰۰۰ به بعد از خاورمیانه وارد ایالات متحده شده بودند، آنها را برای بازجویی احضار کرد. این اقدام نگرانی‌هایی را از قبیل تبعیض در محاکمه به خاطر نژاد و مذهب به وجود آورد. وکلای امور مهاجرت و طرفداران حقوق بشر بارها در مورد نقض حقوق اشخاص بازداشت شده، انتقاد می‌کردند. عفو بین‌الملل نیز با انتشار گزارشی، نگرانی خود را درباره

نقض آزادیهای مدنی بین‌المللی ابراز داشت.^۴ منابع دیگری نیز در آن مورد انتقاد کردند: مقامات عالی‌رتبه سابق از جمله یکی از مدیران سابق آن و معاونش در این خصوص زبان به انتقاد گشودند. این بوروکرات‌های با تجربه هشدار داده‌اند که وزارت دادگستری امروز تاکتیکیهایی را در پیش گرفته که این دولت در اواخر دهه ۱۹۷۰ آن را رد کرده بود. چراکه این نوع تاکتیکیها نه تنها باعث مهار تروریسم نمی‌شد، بلکه هم‌زمان آزادیهای مدنی را نیز نقض می‌کرد. پس از یازدهم سپتامبر، ۱۲۰۰ مهاجر بازداشت شدند که بیش از ۷۵۰ نفر آنها فقط به اتهام نقض قوانین مهاجرت دستگیر شدند. بازرس کل وزارت دادگستری خواستار اجرای قانون مهاجرت به صورت کاملاً اتفاقی و بدون قایل شدن تفاوت از سوی دادستان شد. سرویس مهاجرت و اعطای تابعیت که قبلاً سرپرستی اقدامات بشر دوستانه و حمایت از خارجیان را به عهده داشت، به بازوی اداره امنیت داخلی مبدل گردیده است. نتایج این اقدامات، کاهش تعداد پناهندگان بود. در حال حاضر تعداد آنها از نود هزار نفر در یک سال قبل از یازدهم سپتامبر به کمتر از ۱٫۳ یعنی ۲۷ هزار نفر در سال جاری کاهش یافته است. جمعیت پاکستانی ایالت آتلانتیک در نیوجرسی به نصف کاهش یافته است.

۳-۱. دادگاههای نظامی سری

در افغانستان زندانی می‌شوید. چشمها و دستانتان را می‌بندند و شما را با هواپیما به آن سوی دنیا می‌فرستند. ماهها در زندان انفرادی حبس می‌شوید و تحت بازجویی قرار می‌گیرید که در جریان آن هیچ کس به شما مشورت حقوقی نمی‌دهد. در آخر به شما می‌گویند، سرنوشتتان این است: محاکمه‌ای در حضور افسران نظامی. وکیل مدافع شما یک افسر نظامی خواهد بود و هر چه به او بگویید ضبط خواهد شد. محاکمه شما پشت درهای بسته برگزار می‌شود و همچون یک راز باقی می‌ماند. اسناد و شواهدی را که علیه شما وجود دارد به اطلاع‌تان نمی‌رسانند. ممکن است به اعدام محکوم شوید. اگر محکوم شوید می‌توانید درخواست تجدیدنظر بدهید، اما نزد یک قاضی نظامی دیگر. درخواست تجدیدنظر شما خطاب به یک قاضی نیست، بلکه خطاب به سیاست‌مدارانی است که شما و همه کسانی را که

در آن زندان نگه داری می شوید، «قاتل» و «بدترین انسانها» نامیده اند. حتی اگر تیرئه شوید یا درخواست تجدیدنظر تان به نتیجه برسد، آزاد نمی شوید، بلکه به سلولتان بازگردانده خواهید شد و همچنان «سرباز دشمن» تلقی می شوید. خیلی غم انگیز است، اما این جدیدترین ابتکار آمریکا در جنگ علیه تروریسم است: اجرای عدالت توسط «کمیسیون نظامی» واکنش بیش از حد به تروریسم، موضوع جدیدی نیست، حتی در دموکراسیهای تثبیت شده. انگلیس هم کاتولیک ها را در ایرلند شمالی بدون محاکمه در حبس نگاه می داشت. با توجه به وحشی گری که در واقعه یازدهم سپتامبر به کار رفت، تعجبی ندارد که آمریکا در پی مجازات و کیفر برآید؛ به ویژه علیه کسانی که هنگام جنگ برای القاعده در افغانستان دستگیر شده اند. اما دادگاههای نظامی که دولت بوش برای محاکمه مظنونین القاعده برپا کرده است، نادرست، ضد آزادی و غیرمنصفانه است و در جنگ با تروریسم نتیجه عکس می دهد.

در نیمه تیرماه یک روز پیش از جشنهای روز استقلال آمریکا، پنتاگون بدون جنجال و در سکوت، خبری اعلام کرد: «بوش شش «سرباز دشمن» را برای محاکمه در دادگاههای نظامی مناسب تشخیص داده است.» این دادگاهها یا کمیته های نظامی در خارج از نظام دادگاههای نظامی و مدنی آمریکا تشکیل گردید. پنتاگون، نام متهمین و حتی اتهام آنها را اعلام نمی کند، اما به خانواده دو زندانی انگلیسی و یک استرالیایی که در پایگاه گوانتانامو نگه داری می شوند، از سوی دولتهای این کشور اطلاع داده شده که پسرانشان در میان این شش نفری هستند که برای محاکمه در کمیته های نظامی مناسب تشخیص داده شده اند. عدم اعتراض دولت استرالیا به این موضوع، موجب برپایی تظاهرات اعتراض آمیز از سوی مردم شد. وزرای دولت انگلیس نیز نسبت به این کمیته ها به شدت ابراز نگرانی کردند. پیش از این آنها خواستار استرداد شهروندان انگلیسی ای شده بودند که در افغانستان دستگیر شده اند. همان طور که بوش اجازه داد، جان واکرلیند، جوان کالیفرنایی که به طالبان پیوسته بود در دادگاههای آمریکا محاکمه شود، دولت انگلیس خواستار آن شده بود که این انگلیسی ها برای محاکمه در دادگاههای این کشور به لندن تحویل داده شوند. مقامات آمریکا تأکید می کنند که این کمیته ها، محاکمات عادلانه ای برگزار می کنند. طبق قوانینی که از

سوی پنتاگون منتشر شده، متهمان در این کمیته‌ها بی‌گناه شناخته می‌شوند، مگر اینکه عکس آن ثابت شود. به گفته پنتاگون در صورت امکان، این محاکمات در حضور نمایندگان رسانه‌ها انجام می‌شود، اما مشکل اینجا است که هر امتیازی که به متهمان در این قوانین و مقررات داده شده مشروط، و پاداش یا امتیازی است که هیأت قضات در محاکمه متهم به او می‌دهند.

در این قوانین به متهم هیچ حقی مانند آنچه به متهمان جنایی داده می‌شود، اعطا نشده است. در این کمیته‌ها همچنین، عامل مهمی که برای هر روند قضایی عادلانه‌ای ضروری است، وجود ندارد: قضاوت بی‌طرف و مستقلی که نه در دادگاه اصلی و نه در دادگاه تجدیدنظر پیش بینی نشده‌اند. افسران نظامی که در جایگاه قضات می‌نشینند به رده فرماندهی تعلق دارند که همگی به وزیر دفاع و رییس جمهور پاسخگو هستند. آنها، خود، متهمان را برای محاکمه در این کمیته‌ها انتخاب می‌کنند و به درخواست تجدیدنظر آنها هم رسیدگی می‌نمایند. پرونده این دادگاهها که به وسیله فرمان ریاست جمهوری در مورد کسانی که خارج از مرز دستگیر می‌شدند، تشکیل شده، ارزش بحث کوتاهی را دارد. پیشنهاد نخست چنین دادگاههایی، کاملاً غیر قانونی بود. این طرح امکان اجرای حکم اعدام بدون تجدید نظر، بدون تصمیم متفق القول قضات نظامی و بدون حق انتخاب و کیل را ایجاد می‌کرد. شدیدترین نواقص این قوانین پس از اعتراضات مردمی، تغییر داده شد که نخستین مثال از مقابله موثر اشکرافت و بوش در مورد آزادیهای مدنی پس از یازدهم سپتامبر می‌باشد. اگر چه دادگاههای نظامی که ایجاد شدند حق استفاده از شواهد سری، را به دست آوردند و با صدور این حکم که کمپهای ساحل گوانتانامو خارج از حیطه قضایی دادگاههای فدرال هستند، دورنمای دادگاههای نظامی مخفی و اعدامهای بدون محاکمه چندان بعید نیست. تا به حال سوء استفاده گسترده از مهاجران به ندرت مورد بحث قرار گرفته است. سالها است که آمریکا درستی استفاده از دادگاههای نظامی مشابه را در دیگر کشورها محکوم کرده و این روند قضایی را رد می‌کند، اما چرا ابتدایی‌ترین قوانین قضایی این چنین نقض می‌شود؟ مقامات دولت بوش می‌گویند، باید میان درخواست برای برگزاری محاکمات عادلانه و ضرورت فوری

جمع آوری اطلاعات برای مقابله با حملات تروریستی، نوعی تعادل برقرار کنند. تردیدی نیست که مبارزه با تروریسم، عدالت و نظامهای قضایی را تحت فشار قرار می دهد. اما این مشکلی است که کشورهای دیگر هم بدون برگزاری دادگاههای نظامی با آن روبه رو شده اند. باید قوانین ضدتروریستی تصویب شود و قوانین محاکمات طوری تغییر یابد که بتوان به پرونده های تروریستی رسیدگی کرد، بدون اینکه قوانین دادگاهها را زیر پا گذاشت و حقوق اولیه متهمان را تا آنجا که ممکن است حفظ نمود. انگلیس و اسپانیا این کار را کرده اند. دلیلی ندارد که دادگاههای مدنی آمریکا که افرادی چون لیندا را محاکمه کرده اند، نتوانند از پس این کار برآیند. «ویلیام سافیر»^۵ در انتقاد از این دادگاهها می گوید: «مشاوران بوش او را همانند بسیاری دیگر از مفسران متقاعد کرده اند که تأسیس دادگاههای سری نظامی که او دستورش را داده است در واقع اجرای قانون متحدالشکل نظامی می باشد.» وکلای نظامی در خفا در این مورد ناراحت بودند؛ زیرا می دانستند این عمل، یک نوع بی عدالتی است. هیچ یک از این حقوق را نمی شود در دادگاهها و یا محاکمه های غیر رسمی (سریع) بوش پیدا کرد؛ زیرا او قبل از محاکمه این متهمین را به عنوان تروریست معرفی می کند. این اقدام بوش جهت عقب راندن ساعت را در محاکمه نظامی آمریکا عوض می کند. مشاوران او به وی اطمینان می دهند که اکثریت قریب به اتفاق مردم با این اقدامات بوش در خصوص دادگاهها مخالفت نخواهند کرد، اما به او هشدار نداده اند که عدم توجه به حقوق بشر سنتی مردم آمریکا در واقع می تواند باعث تضعیف جنگ با تروریسم شود.

«آن ماری اسلاوتر»^۶ در این زمینه گفت: «مأموریتهای نظامی به ندرت برای دستگیری جاسوسان به کار گرفته می شد. در حال حاضر، از این نوع مأموریتها به عنوان یک مکانیسم طولانی مدت برای کسب هدف اصلی جنگ که همانا شناسایی و محاکمه تروریستها می باشد، استفاده می شود. اما آمریکا همچنین -طبق گفته بوش- برای حفظ ارزشها در برابر دشمنانی که به دنبال زیر پا گذاشتن آنها هستند، می جنگد. پس چگونه می تواند این ارزشها را در مرحله عمل زیر پا گذارد. چنین محاکمه هایی می تواند هویت آمریکایی ها را به عنوان یک ملت زیر سؤال ببرد.» تام مالینوسکی،^۷ مدیر دیده بان حقوق بشر، هشدار داد که چنین

دستوری باعث می‌شد که دیکتاتورهای نظامی جهان برای دنبال کردن اهداف خود این نوع دادگاهها را در پیش گیرند. از آن تاریخ دولت بوش یک گزینه بسیار مهم را در پیش رو دارد. این دولت می‌تواند دستور بوش را همان طور که هست اجرا کند و به آن در قبال تمام دولتهای جهان عمل کند و یا اینکه نشان دهد عملکرد دادگاههای آمریکا بدین معنا است که آمریکا در زمان کشمکش، تعهدات خود را در مورد حقوق بشر زیر پا گذاشته، بلکه آن را به عنوان منشاء قوت ملی می‌داند.

۱۲۱

دولت بوش همچنین اجازه داده است هر شهروند آمریکایی که حتی در خاک آمریکا به عنوان «سرباز دشمن» دستگیر می‌شود، بدون محاکمه تا پایان جنگ با تروریسم در حبس نگاه داشته شود. اعتراض و شکایت گروههای آزادی مدنی و حقوق بشر به دادگاههای آمریکا در همه مراحل با مانع روبه‌رو می‌شود. موضوع موافقت یا عدم موافقت وکلای مدافع برای دفاع از زندانیان گوانتانامو در دادگاههای نظامی از سوی لارنس گلدمن، رییس انجمن ملی وکلای مدافع جنایی، در آمریکا مطرح شده است. این انجمن یازده هزار عضو دارد که اکثر وکلای مدافع بلندپایه آمریکا را شامل می‌شود. او نوشت: با توجه به محدودیتهای فوق العاده ایجاد شده چون جمع‌آوری اطلاعات و حفظ حریم خصوصی محاکمات به وکیل و موکل و همچنین به وکلا اطلاع داده می‌شود که مکالمات آنها با موکلان توسط ارتش و نظامیان ضبط می‌شود. البته پنتاگون اعلام کرده که هیچ یک از اطلاعاتی که به این شیوه به دست می‌آید، در دادگاه مورد استفاده و استناد قرار نمی‌گیرد. با کمال تأسف ما نمی‌توانیم به وکلا توصیه کنیم در این دادگاهها فعالیت کنند. پنتاگون به برخی از این انتقادات و اعتراضها واکنش نشان داده و اخیراً دو مورد از قوانین مربوطه را اصلاح کرده است. طبق قوانین قبلی، وکلای مدافع باید همه مراحل کار خود را در گوانتانامو انجام می‌دادند.

۴-۱. استفاده از شکنجه در بازجویی

مسئله شکنجه در دو بعد مطرح است: نخست، از طریق اعمال فشار روانی به اعضای خانواده و برخورد نامناسب فیزیکی با مهاجران - که هرگز اتهامی نیز به آنها وارد نشده است - و

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

نیز اخراج این افراد به کشورهایی که در آنجا شکنجه به صورت سیستماتیک انجام می شود. دوم، راه اندازی بحث رسمی در مورد شرایط فرضی - همانند شرایطی که مسئولان را به نقطه ای کلیدی می رساند - که در آنها شکنجه قابل توجیه باشد. روزنامه ایندپندنت در بریتانیا اخیراً گزارشی را در مورد استفاده از روش «شکنجه روانی» در زندانهای پایگاه هوایی بگرام آمریکا در افغانستان منتشر کرده است. تکنیکهایی - که حداقل بعضی از آنها در زندان «سوپر ماکس» آمریکا ابداع شده اند - همانند بستن زندانیان با حالتی درد آورد و زشت، مجبور کردن آنها به پوشیدن کلاههای بارانی، محرومیت از خواب، روشنایی ۲۴ ساعته و عدم ارایه مسکن به آنها که به صورت سیستماتیک در تعداد نامعینی از مراکز زندانهای سازمان سیا در مورد مظنونین تروریسم، به کار برده می شوند. نکته قابل توجه اینکه مسئولان آمریکایی کم و بیش به طور واضح به این مسئله افتخار می کنند. یکی از مسئولان به روزنامه ایندپندنت گفته است: «اگر گاهی اوقات حقوق انسانی یک نفر را پایمال نکنید، کارتان را خوب انجام نداده اید.»

هنگامی که بعضی از مطبوعات از ناتوانی بازجویان در به حرف آوردن بازداشت شدگان مظنون به اعمال تروریستی سخن به میان آوردند، بحث در مورد جنگ با تروریسم به پایین ترین سطح خود رسید. بعضی از بازجویان اظهار می کنند که شاید برای به دست آوردن اطلاعات لازم در خصوص حملات یازدهم سپتامبر و نقشه های آتی تروریستها مجبور باشیم که آزادیهای مدنی سنتی را کنار گذاشته، به شکنجه متوسل شویم، اما بایستی اذعان داشت که، به هر حال شکنجه، نقض حقوق بشر است. یکی از ماموران اف.بی.آی در این زمینه می گوید:^۸ «به خاطر دلایل انسانی شما نمی توانید به شکنجه متوسل شوید. اما ممکن است به مرحله ای برسید که چاره ای جز این نداشته باشید، اما من فکر نمی کنم که این کشور هرگز اجازه شکنجه یا کتک زدن بازداشت شدگان را بدهد.» این مامور در ادامه می گوید: «اگر حمله دیگری همانند حمله یازدهم سپتامبر به خاک آمریکا صورت گیرد، مردم آمریکا قطعاً چنین اجازه ای را به بازجویان خواهند داد.» اصرار بوش به تأسیس دادگاههای نظامی سری - زمانی که بحث شکنجه به میان می آید - شکل دیگری به خود می گیرد. اگر تنها بازدارنده ای که

دولت ایالات متحده را از اعمال شکنجه علیه بازداشت شدگان منع می کند (همان قوانین داخلی که در بالا به آنها اشاره شد) کنار گذاشته شود، چه چیزی می تواند از روشهای وحشیانه در کسب اطلاعات از بازداشت شدگان جلوگیری کند؟ با دقت زیاد در این باره می توان به این نتیجه رسید که استفاده از شکنجه، جنبه ای از جنگی است که دولت بوش بارها آن را مطرح می سازد.

۱-۵. ایجاد مناطق فوق العاده و قانونی با تأکید بیشتر در پایگاه دریایی در خلیج گوانتانامو در کوبا

۶۶۰ زندانی از ۴۲ کشور از «دشمنان محارب» ایالات متحده که در افغانستان یا پاکستان دستگیر شده و یا توسط کشور دیگری تحویل داده شده اند، در خلیج گوانتانامو نگه داری می شوند که بعضی از آنها مدت اقامتی در حدود دو سال دارند. سه کودک از جمله یک نوجوان سیزده ساله، در میان بازداشت شدگان وجود دارد. چند تن از آنها سنی بالاتر از هفتاد سال دارند و یک فرد بالاتر از صد سال نیز دیده می شود. دادگاه در حال تلاش برای محاکمه ۶ بازداشت شده از جمله دو بریتانیایی که موارد قابل قبولی را برای محاکمه به وسیله کمیسیون نظامی، اظهار داشته اند، می باشد. سی و دو مورد تلاش برای خودکشی گزارش شده است. با این وجود، دولت آمریکا با جدیت تمام در حال تحکیم سیاست بازداشت خود می باشد و ۲۵ میلیون دلار دیگر برای ساختمان سازی در گوانتانامو اختصاص داده است تا ظرفیت نگه داری این منطقه را به ۱۱۰۰ نفر افزایش دهد.^۹ زندانی کردن این افراد که نقض کلیه قوانین بین المللی است، تنها بر پایه حکمی از رییس جمهور ایالات متحده استوار است که به بهانه وضعیت جنگی علیه تروریسم، در واقع در بند کشیدن این افراد را توجیه می کند. هنوز هیچ کیفرخواست رسمی علیه زندانیان اعلام نشده است و کمیسیونهای نظامی ای که از سال ۲۰۰۱ برای رسیدگی به کار زندانیان، وعده داده شده بود، تشکیل نشده اند.

شرایط در گوانتانامو به صورتی است که تاکنون ۳۲ اقدام به خودکشی (که توسط ۲۱ زندانی انجام گرفته) به ثبت رسیده است. بنا به اظهارات جان ادموندسون، فرمانده جراح مدیر

بیمارستان اردوگاه، ۱۱۰ زندانی، یعنی یک ششم اسیران، دارای ناهنجاریهای روانی بوده و تحت نظر می‌باشند. اکثر آنها دچار افسردگی هستند. ۲۵ نفر از داروهای روان‌گردان استفاده می‌کنند. یک زندانی هم که از یک سال پیش در اعتصاب غذای دوره‌ای به سر می‌برد، هنگام بازدید ما در بیمارستان بستری بود و با سرم تغذیه می‌شد. حداقل سه اردوگاه از چهار اردوگاه موجود دارای شرایط زیستی غیر قابل قبول می‌باشند. این اردوگاهها شامل بندهایی با ۴۸ سلول که در دو ردیف ۲۴ تایی سازماندهی شده‌اند، هستند و هر سلول به سختی دو متر در دو متر و نیم وسعت دارد. دیوارها و درهای سلولها از میله‌های آهنی ساخته شده که وجود هیچ فضای خصوصی را برای زندانی مقدور نمی‌سازد. روال عادی زندگی زندانیها تنها با هواخوری بیست دقیقه‌ای در منطقه‌ای سیمانی بر هم می‌خورد. این امر سه بار در هفته با غل و زنجیر و دستبند بر دست و پا انجام می‌شود و هر بار استفاده از دوش به مدت پنج دقیقه هنگام انتقال برایشان مجاز می‌باشد.

نقض حقوق بشر در گوانتانامو

درست روز سیزدهم نوامبر ۲۰۰۱، یعنی روز به قدرت رسیدن ائتلاف شمال در افغانستان، حکم ریاست جمهوری آمریکا مبنی بر تشکیل مرکز بازداشتگاه گوانتانامو صادر شد. باید راه حلی برای افرادی که رییس جمهور آمریکا آنان را «دشمنان محارب» می‌نامید، پیدا می‌شد که بتواند ورای قوانین آمریکا و قوانین بین‌المللی عمل کند. مدیر بخش حقوقی سازمان دیده بان حقوق بشر اعلام کرد: دستگاه بوش حاضر نیست این «دشمنان محارب» را به مثابه اسیر جنگی تلقی کند، در عین حال، حاضر نیست دادگاهی معتبر وضعیت این افراد را روشن سازد، آن گونه که کنوانسیون ژنو الزام داشته و آمریکا نیز جزو امضا کنندگان آن می‌باشد، روشن سازد. کمیسیونهای نظامی که درخواست تجدید نظر در دادگاههای مستقل را به رسمیت نمی‌شناسند، متضمن رعایت حق برخورداری از محاکمه عادلانه نیستند.^{۱۰} دولت بوش در واکنش به این انتقادات فزاینده از خود نرمی نشان داد، اما چنین اظهار می‌کند: روشهایی که در دادگاههای نظامی به کار گرفته می‌شوند هر چند هم خشونت آمیز

باشند، اما در مقایسه با سیستم بن لادن و طالبان بسیار منصفانه خواهند بود. زندانیانی که در بازداشت ماهستند در مقایسه با شهروندان آمریکایی حاضر در مرکز تجارت جهانی و پنتاگون که هدف حمله بن لادن قرار گرفته، در وضعیت بسیار خوبی خواهند بود. با این اوصاف، بوش هنوز تمایل دارد که این نوع اقدامات آمریکا را با اعمال دشمن مقایسه کند و نه با قوانین بین الملل و نه حتی با حقوق حاکم بر کشور ایالات متحده. دولت آمریکا برای دفاع از این کمیسیونهای نظامی مطرح می کند که هدف، جلوگیری از درز اخبار حساس به خارج از دادگاهها است. اوژن فیدل، وکیل سابق نظامی و رییس انجمن ملی قضاوت نظامی، این ادعا را چنین رد می کند: «دوره حل پیش روی ما بود. دادگاههای کیفری مانند دادگاهی که در سال ۱۹۹۳ تروریستهای دست اندر کار عملیات علیه برج تجارت جهانی را محاکمه کرد یا دادگاه نظامی مانند دادگاهی که مانوئل نوریگا، رییس جمهور پاناما را به محاکمه کشید.»

«ویلیام تفت»، مشاور حقوقی وزارت امور خارجه آمریکا، در مقاله ای در روزنامه تایمز مالی ادعا کرد: «هیچ قانونی آمریکا را ملزم به رعایت موازین حقوقی در مورد اسرای خارجی در دوران جنگ نمی کند.»^{۱۱} وی مدعی شد: «رفتار آمریکا با بازداشت شدگان گوانتانامو در چارچوب قواعد بین المللی و مطابق هنجارهای زمان جنگ است.» تفت با تاکید بر اینکه آمریکا اکنون درگیر جنگ است، افزود: «هیچ قانونی در دوران جنگ، یک کشور را ملزم نمی کند که مبارزان دشمن جبهه را به جنایت متهم کند و با این کار به وکیل غایب این امکان را بدهد که حکم بازداشت آنها را به دادگاه ارایه کند. دولی که پیش از این درگیر جنگ بودند نیز قبلاً چنین کاری نکرده اند.» وی افزود: «برای مثال در دوران جنگ جهانی دوم نیز کشورهای درگیر جنگ به اسرای خود امکان دسترسی به وکیل و دادگاه برای لغو بازداشت خود ندادند و آنها را نیز آزاد نکردند تا مجدداً بر ضد آنها وارد جنگ شوند.» مبتکر این کمیسیونهای نظامی، پل ولنر و تیز می باشد. او قرار است قاضی - دادستان را شخصاً انتخاب کند و رؤس محکومیتها را تعریف نماید. همچنین قرار است دو نفری که متهمین می توانند از آنها تقاضای فرجام نمایند را تعیین کند و در آخر نظرهای قضات را بررسی و رأی نهایی را صادر می کند. لرد جان ستین، حقوقدان انگلیسی، در بیانیه تندی علیه آنچه «حفره سیاه

حقوقی گوانتانامو» می نامد چنین می نویسد: «نظامیان قرار است به مثابه بازجو، دادستان، مشاور دفاعی، قاضی - اگر حکم مرگ صادر شود - جلاد عمل کنند. آنها تنها در مقابل پرزیدنت بوش پاسخگو خواهند بود.» بیست ماه پس از تشکیل اسارتگاه گوانتانامو و در حالی که دولت آمریکا هیچ نرمشی در مقابل مخالفتهای وکلای بین المللی غربی از جمله فرانسه - که چند تن از اتباعش جزو زندانیان می باشند - نشان نمی داد، بالاخره حرکت جدیدی به وجود آمد. ابتدا پذیرش بررسی پرونده شانزده زندانی توسط دیوان عالی، از میان این زندانیان که خانواده هایشان پیگیری کرده بودند، دوازده نفر کوبیتی، دو نفر انگلیسی و دو نفر استرالیایی می باشند. سرانجام روز دهم نوامبر ۲۰۰۳، بالاترین مرجع قضایی ایالات متحده قبول کرد تا تعیین کند آیا دستگاه قضایی آمریکا صلاحیت دارد که در مورد اتباع خارجی ای که طی درگیریهای نظامی در کشور دیگری دستگیر شده اند و در گوانتانامو نگه داری می شوند، قضاوت کند؟

دیوید کول، استاد حقوق در دانشگاه جورج تاون واشنگتن و نویسنده چندین اثر حقوقی، نگرانی خویش را از زیاده رویهای بعد از یازدهم سپتامبر مطرح کرد و گفت: تنها دو درصد تقاضاهای فرجام به دیوان عالی ارجاع می شود و آنها تنها در مواردی ابراز نظر می کنند که مراجع قضایی «پایین تر» دارای آرای متضادی باشند. اما این بار دو مرجع حقوقی «پایین تر» از دیوان عالی، دارای نظری یکسان بودند: «پایگاه نظامی گوانتانامو در خاک کوبا واقع است و خارج از حیطه قانونی ایالات متحده قرار دارد.»^{۱۲} سرانجام نهم نوامبر گذشته، آلبرت گور سکوت سیاست مداران دموکرات را در هم شکست و در کنفرانسی در مرکز بررسی حقوق اساسی واشنگتن چنین گفت: «مسئله زندانیان گوانتانامو، چهره آمریکا را در سراسر جهان و حتی در نزد متحدانش خدشه دار کرد. وضعیت خارجیانی که در گوانتانامو اسیر هستند باید توسط مراجع حقوقی، همان طور که در کنوانسیون ژنو پیش بینی شده است، بررسی شود. شیوه ای که رامسفلد برای حل این مشکل در نظر گرفته است، همان قدر بررسی شده و دقیق است که برنامه او برای بعد از جنگ در عراق.» البته قبل از «گور»، سناتورهای دموکراتی مانند پاتریک لیاهی از قوه مجریه در مورد وجود شکنجه علیه این زندانیان سؤال کرده بودند؛ از جمله

در مورد باز پس فرستان برخی از زندانیان به کشورهای خاورمیانه که در آنها شکنجه رایج است، یا در مورد مرگ مشکوک دو افغانی در پایگاه نظامی بگرام در افغانستان و همچنین در مورد بازجویی‌های همراه با ضرب و شتم که به آنها در زبان نظامی بازجویی همراه با فشار و زور می‌گویند. لیهی بدون حاشیه روی به ما گفت: «زندانیان گوانتانامو باید به عنوان اسیر جنگی تلقی شوند» و «مطابق رهنمودهای کنوانسیون حقوق بشر با آنها رفتار انسانی به عمل آید». البته نظرات او مدت‌ها در میان سیاستمداران آمریکایی مطرح نبود. وکلای برخی خانواده‌ها از ابتدا حداکثر تلاش را کرده‌اند. از آن جمله تام ویلز، عضو دفتر مشاوره در واشنگتن به نام شرم‌ن وستریگ که مدافع خانواده کویتی‌ها بود، به همه رسانه‌ها و شخصیت‌های ممکن رجوع کرد.

ویلیام راجر، یکی از دو معاون وزیر سابقی که تقاضای تجدید نظر در مورد زندانیان را به دیوان عالی کرده است، در ملاقاتی که در ماه نوامبر با ما در واشنگتن انجام داد گفت: «من از فقدان آگاهی نسبت به وخامت این امر در جامعه آمریکا متأسفم. حقوق و مشروعیت نباید به بهانه مبارزه با تروریسم زیر پا نهاده شود، برعکس ما باید حامیان دفاع از اصول و حقوق بین‌المللی در مقابل این زیاده‌رویها باشیم.» راجر - که در زمان جerald فورد، وزیر بوده است - با لحن تندی می‌گوید: «پس از مک کارتیسم در یکی از سیاه‌ترین دوره‌های تاریخ آمریکا زندگی می‌کنیم، امروز با همان شیوه‌های سرکوب و بی‌قانونی مواجهیم که در آن زمان وجود داشت.» یکی دیگر از تقاضا کنندگان تجدید نظر، دونالد گوتر است که از یک سال پیش بازنشسته شده و در گذشته، رییس بخش قضایی نیروی دریایی آمریکا بود. او که خود جزو تصمیم‌گیرندگان انتقال زندانیان به پایگاه نظامی گوانتانامو بود، روز نهم اکتبر گفت: «بردن زندانیان به گوانتانامو در آن زمان به دلایل امنیتی معنا داشت، اما امروز احتمال دارد با حکم زندان ابد در مورد برخی از اسیران آن هم بدون تشکیل دادگاه صالح مواجه شویم.» قضات و دادستانهای دیگری به دیوان عالی یادآوری کردند که اصول مندرج در کنوانسیونهای ژنو جزو جدانشدنی قوانین ارتش آمریکا است و نادیده گرفتن آنها غیر قانونی است.

نخستین رسواییهای کاخ سفید

دیوان عالی کیفر در واقع قصد داشت در استدلالهای خود برای پذیرش تقاضاهای تجدید نظر - که توسط دادستان عمومی تئودواسون ارایه شد - به نوعی به دولت نیز پاسخ دهد؛ زیرا دولت خواسته بود که تقاضای فرجام به سادگی رد شود و استدلال کرده بود: «در دوران جنگ، قوه قضاییه - چنان که مرسوم است - در امور قوه مجریه مداخله نمی کند.» بدون پیش داوری در مورد نتیجه حکم دیوان عالی که در ماه ژوئن ۲۰۰۴ اعلام می شود، تنها باید مشاهده کرد که دیوان عالی نشان داد که تنها مرجعی است که می تواند «قانون را تعریف کند» و این کار در حیطه قدرت دولت نیست.

از نوامبر ۲۰۰۳، مسئله گوانتانامو از سکوت خارج می شود. در خود آمریکا، افکار عمومی از برخورد صریح کمیته بین المللی صلیب سرخ^{۱۳} که معمولاً بی طرف می ماند، متعجب شد. کمیته به سختی وضعیت ناامید کننده زندانیان را که در فقدان کامل دورنما به سر می برند را محکوم کرد. سرانجام دولت نتوانست همچنان در مقابل انتقادات بی تفاوت بماند. اواخر ماه نوامبر ۲۰۰۳، پنتاگون اعلام کرد که به زودی ۱۰۰ تا ۱۴۰ نفر آزاد می شوند. در عین حال، وکیلی نظامی را برای دفاع از یک زندانی استرالیایی به نام دیوید هیکز تعیین کردند. این زندانی که در شرایط دشواری اسارت می کشید، دست به اعتصاب غذا زده بود. به رغم موازین کمیسیون نظامی، بالاخره پنتاگون به او اجازه داد که خودش یک وکیل غیر نظامی که اصل محرمانه بودن بازجوییها را رعایت کند، انتخاب نماید. این گشایش به دلیل وجود توافق نامه ای بین ایالات متحده و استرالیا عملی شد که مشابه آن چند ماه قبل با انگلستان منعقد شده بود و محکومیت اعدام را برای اتباع اسیر انگلیس لغو می کرد. وکلای چهار اسیر از شش زندانی فرانسوی، از جمله وکیل شهرپاریس، پل آلبرت ایونز نیز امید وارند بتوانند به توافق نامه ای مشابه دست یابند. البته تاکنون به رغم فشارهای وزارت امور خارجه فرانسه موفق نبوده اند. پس از زندانی استرالیایی، دیوید هیکز، یاسر حمدی، شهروند آمریکایی، توانست با وکیلی تماس بگیرد. او که در افغانستان اسیر شده بود، به گوانتانامو منتقل شد تا زمانی که نظامیان متوجه شدند آمریکایی است. در آوریل ۲۰۰۲، او را به زندان

نظامی نورفلک واقع در ایالت ویرجینیا منتقل کردند که از آن زمان در آنجا اسیر است و با هیچ کس تماسی ندارد. چندی بعد دولت - که قبلاً گفته بود کمیسیونهای نظامی تنها برای رسیدگی به موارد مربوط به خارجیه‌ها تشکیل می‌شوند - اعلام کرد: مفهوم قضاوت نظامی شامل اتباع آمریکایی که به طور یک جانبه جزو «دشمنان محارب» محسوب شوند نیز می‌شود. به این ترتیب برای خود، این حق را قایل شدند تا این زندانیان را در زندانهای نظامی و بدون تماس با خارج برای مدتی نامعلوم نگه دارند.

با این حال والکر لیند، «طالبان آمریکایی» که در افغانستان هم زمان با حمدی دستگیر شده بود، در دادگاه جزایی الکساندری واقع در ویرجینیا محاکمه شد و توانست از تمام قوانین حقوقی ایالات متحده بهره مند شود. حمدی، درست یک روز قبل از پایان موعود ارسال پرونده اش به دیوان عالی جهت تجدید نظر، توانست حق برخورداری از مشاوره حقوقی را به دست آورد. واقعیت آن است که در بند نگه داشتن او و یکی دیگر از اتباع ایالات متحده، خوزه پادیلا، باعث دردسر جان آشکورت، وزیر دادگستری است. پرفسور ویت وین، یکی از مشاوران سابق وزیر که در نگارش قانون ضد تروریستی نقش فعال داشت، از ابتدا مخالفت خود را با شیوه برخورد با اتباع آمریکایی ابراز کرده بود و از تغییرات حاصله در این برخورد ابراز خشنودی کرد. اما دنی آرچر، رییس انجمن وکلای آمریکا که دارای چهل هزار عضو است، ابراز تاسف کرد که چرا پنتاگون پذیرش این اصل، یعنی برخورداری از وکیل مدافع را عمومیت نبخشید. وندی پاتن از سازمان دیده بان حقوق بشر توضیح می‌دهد که: «دستگاه دولتی آمریکا از حق خود سوء استفاده می‌کند. پنتاگون هنوز می‌گوید که «دشمنان محارب» که توسط ایالات متحده دستگیر شده اند، هیچ حق قانونی جهت برخورداری از وکیل مدافع را ندارند و ما برای موارد مذکور ارفاق قایل شدیم؛ زیرا بازجوییها به اتمام رسیده بود. ما حاضر نیستیم بپذیریم که حق برخورداری از دفاع، حقی شناخته شده است و این مسئله به اراده دستگاه دولتی وابسته نیست.» هر چند کاخ سفید در جدال با روزنامه نگاران آمریکایی در حال شکست است، هنوز هم پشتیبانانی در بین آنها دارد؛ مانند وال استریت ژورنال خدشه ناپذیر! این نشریه مالی به انتقادات کمیته بین المللی صلیب سرخ پاسخ می‌دهد و آنها را متهم

به «زیر پا گذاشتن اصل بی طرفی» و ورود به عرصه سیاسی می کند. مطابق نظر نشریه، «دشمنان محارب» باید تا پایان جنگ علیه تروریسم اسیر بمانند. «این نبردی بی پایان و قابل مقایسه با مبارزه با جنایت و فقر نیست. این، جنگی بین ایالات متحده و القاعده، گروه‌های وابسته به آن و دولتهایی که حمایت از آنان را انتخاب کرده اند، می باشد. این نبرد هنگامی پایان می یابد که القاعده کاملاً له شده باشد و دیگر قادر به حمله علیه اهداف آمریکایی نباشد.»

نظر خانم بئاتریس مژوان روگو، نماینده کمیته بین المللی صلیب سرخ در اروپا و آمریکا، کاملاً متفاوت است. به نظر او، در این به اصطلاح جنگ بین ایالات متحده و القاعده، تنها از جنگ افغانستان به مثابه یک درگیری مسلحانه بین المللی واقعی می توان نام برد: «این جنگ در چارچوب سومین کنوانسیون ژنو انجام شد و نوزدهم ژوئن ۲۰۰۲ با تشکیل لویه جرگه و دولت رسمی کرزای پایان گرفت. قوانین بشردوستانه بین المللی مقرر می سازند که پس از خاتمه جنگ، تنها افرادی که جرایم معینی انجام داده اند، آن هم در چارچوب تضمینهای حداقل سومین کنوانسیون ژنو، در اسارت بمانند. برای افرادی که پس از نوزدهم ژوئن ۲۰۰۲ در درگیریهای داخلی که هنوز در افغانستان ادامه دارد، اسیر شده اند نیز قوانین بشردوستانه بین المللی و تضمینهای اساسی وجود دارد که می باید شامل اسرای گوانتانامو بشود. به طور خلاصه، با آنکه اجباری مبنی بر آزاد سازی همه اسرای گوانتانامو وجود ندارد، رعایت موازین حقوقی مبتنی بر قواعد بین المللی و داخلی اجباری است. امروز این افراد ماهها و یا شاید سالها است در خلا کامل قانونی اسیر هستند. ما این امر را غیر قابل قبول می دانیم. اعلام این نظر به هیچ وجه موضع گیری سیاسی نمی باشد و کاملاً در چارچوب وظایف انسان دوستانه قرار دارد.» در حالی که صدای اعتراض - البته هنوز قدری ضعیف - از طرف مخالفان آمریکایی علیه استثنائات قانونی بلند می شود. آیا دولت بوش که با مخالفت بخش مهمی از دستگاه قضایی، سازمانهای بشردوستانه و رسانه ها مواجه است - که زیر پا گذاشتن حقوق اسرای گوانتانامو را محکوم می کند - نمی بایست زندانیان را از حفره سیاهی که در آن اسیرشان کرده، آزاد سازد و به حقوق بین الملل احترام بگذارد، آن هم در شرایطی که یک سال پیشتر به انتخابات نمانده است.

۶-۱. افراد خارج از دید قانون به ویژه شهروندان آمریکایی بازداشت شده با برچسب «دشمنان مبارز»

یاسر حمدی و خوزه پادیللا دو شهروند آمریکایی در خاک آمریکا هستند که به عنوان «مبارزین دشمن» معرفی شده اند و برای اظهار حقوق خود، هیچ امکان و اختیاری نداشته اند. در به کار بردن برچسب «مبارزین دشمن»^{۱۴} تفاوت‌های کلی نژادی، آشکار هستند. برای مثال، رفتار با حمدی را - که فردی با اصلیت عربستان سعودی از لوتیزیانا است - با جان واکرلیند - که یک عضو مشهور گروه طالبان و یک سفید پوست آمریکایی از یک خانواده آسوده خاطر در خلیج سانفرانسیسکو است - مقایسه کنید. هر دو شهروند آمریکایی هستند. هر دو در اواخر سال ۲۰۰۱، به وسیله ائتلاف شمال در افغانستان دستگیر شدند. هر دو تحویل نیروهای آمریکایی شدند که سرانجام آنها را به ایالات متحده آوردند، اما مقامات قضایی فدرال اتهامات جنایی را علیه لیند مطرح کردند که یک وکیل ارزان در اختیار گرفت و در نهایت به یک دوره زندان محکوم شد. در همین حال، حمدی در بازداشت انفرادی بدون وکیل در ۱۶ ماه گذشته در یک کشتی در کالیفرنیا مانده است.

۲. نقض حقوق بشر در بعد خارجی

این نخستین بار است که دولت آمریکا به شکلی بی‌پرده راهبرد امنیت ملی خود را صادر نمود. دولت آمریکا در سپتامبر سال ۲۰۰۲ تصمیم خود را مبنی بر حمله‌های یک جانبه و پیشگیرانه اعلام کرده است. این حملات ممکن است نسبت به هر کس، هر کجا و هر زمانی انجام شوند. به عبارتی، چنانچه کشور آمریکا صرفاً ادعا نماید که دشمن تعیین شده نه تنها می‌تواند تهدیدی برای آمریکا یا هر کس دیگری باشد، بلکه حتی اگر کشوری احتمال تبدیل شدن به رقیب قدرت آمریکا را داشته باشد نیز، در این گروه قرار خواهد گرفت. این سند به شکلی غیر قابل باور ابراز می‌کند که وقایع تأسف بار یازدهم سپتامبر، موقعیتهای جدید گسترده‌ای را برای شکل دهی دوباره جهان به وجود آورده است و نشان می‌دهد که تنها یک مدل موفق از یک ملت و یک اجتماع وجود دارد؛ یعنی کشوری با تجارت اشتراکی آزاد. این

حرکت که سریع تر از نظریه های رسمی قبلی همانند دفاع از خود یا سیاست جلوگیری از جنگ بر اساس ترس دشمن از سلاحهای پر قدرت آمریکا انجام شد(حال بدون توجه به اینکه این نظرات تا چه حد در عمل نقض شده اند) را نمی توان بدون استفاده از نیروهای عظیم و پر قدرت تثبیت کرد و ادامه داد، راهبردی که آشکارا به حقوق بشر بی توجهی نشان می دهد. در ادامه، به علل بی توجهی به حقوق بشر و نیز مصداقهای این رویه خواهیم پرداخت.

۲-۱. موضوع کم اهمیت نقض حقوق بشر در روابط دو جانبه

از هنگام شروع جنگ با تروریسم و تلاشهای صورت گرفته توسط دولت بوش به منظور ایجاد ائتلاف با ما یا علیه ما، همه روابط و سیاستهای بین المللی شکل جدیدی به خود گرفته است. بسیاری از روابط دو جانبه در زمان عمل، تغییر شکل داده اند. روابط با پاکستان، روسیه، چین و ازبکستان به طور قابل توجهی بهبود یافته است، در حالی که منافع راهبردی بر نگرانیهای مربوط به حقوق بشر یا ایجاد دموکراسی مستولی شده است. این تغییر، موجب نگرانیهای فعالان حقوق بشر، روزنامه نگاران و سیاستمداران شده است. ریچارد پرل، یکی از مقامات سابق پنتاگون، می گوید: من امیدوارم که ما برای محافظت از خودمان دست به اشتباه نزده، قواعد و اصول را زیر پا نگذاریم.^{۱۵} این موضوع در طولانی مدت کارساز نیست. ما به چیزهایی که اعتقاد داریم زیاد پایبند نیستیم. هنوز به نظر می رسد که حداقل در آینده قابل پیش بینی، این قواعد و اصول از سیاست واقع گرایانه حمایت کنند. مروان بشار، متحدان جدید بوش را چنین توصیف می کند. اعضای ائتلاف غیر مکتوب (پاکستان، عربستان، ترکیه، روسیه و ازبکستان)، رژیمهای غیر دموکراتیکی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. تأثیر این اتحادهای جدید و کم اهمیت حقوق بشر و معیارهای دموکراتیک در سیاست خارجی ایالات متحده چه بوده است؟ استنباط طرفداران حقوق بشر این است که شماری از کشورها از جمله چین، هندوستان، اندونزی، سنگاپور، مالزی، روسیه ازبکستان و اسرائیل از اقدامات آمریکا علیه تروریسم به عنوان سرپوشی برای همه اقدامات غیر انسانی استفاده می کنند. برای مثال، نیروهای اتحاد شمال، قوانین جنگ را نقض کرده، اسرای طالبان را کشتند.

آمریکا روابط خود با روسیه را بهبود بخشید و این درست در زمانی بود که نقض حقوق بشر در این کشور نگرانیهای زیادی را به وجود آورده بود. باین حال، در سالهای اخیر، مقامات آمریکا به طور علنی جنایاتی را که روسیه در چین مرتکب می شود، محکوم کردند. بوش از شورشیان چنین خواست که روابط خود را با گروههای تروریستی بین المللی قطع کرده، با مسکو وارد مذاکرات صلح شوند. در مواردی خاص، زمانی که ارتش ایالات متحده روابط خود را با اتحاد شمال بهبود بخشید تا از آن به عنوان نیروهای علیه طالبان استفاده کند، جای هیچ شگفتی نبود که ستاد شمال قوانین جنگ از قبیل کشتن اسرای طالبان را به کل زیر پا گذارد. زمانی که بوش از متحدان جدید خود می خواست که به حقوق بشر احترام بگذارند، مشخص نبود که این خواسته او چه تأثیری در نیروهای چریکی که سابقه بدی، در نقض حقوق بشر داشتند، بگذارد.

گروههای طرفدار حقوق بشر موارد زیادی را از قبیل غارت گری، تجاوز به ناموس مردم و کشتار غیر نظامیان، قاچاق تریاک و تسلیحات، ثبت کرده اند. پاکستان نیز با این وضعیت ناامن مواجه بوده است. اگر چه دولت بوش آن را انکار کرده است، اما در واکنش به آمادگی پاکستان برای کمک به هر نوع جنگ با تروریسم و به ویژه جنگ با طالبان و القاعده در افغانستان به این متحد جدید به عنوان پاداش، بیش از یک میلیارد دلار آمریکا اهدا شد. موارد مشابهی نیز در ترکیه اتفاق افتاد، جایی که دولت آمریکا خواستار حذف پنج میلیارد دلار از بدهی این کشور شد و از صندوق بین المللی تقاضای ۱۵ میلیارد دلاری برای مهار افراط گرایان مسلمان نمود. روابط با روسیه نیز طی سالها بهبود یافته است. به رغم اینکه مقامات حقوق بشری ایالات متحده به طور آشکار جنگ روسیه با شورشیان چین را محکوم کرده اند، اما از آنجا که مسکو به ایالات متحده اجازه استفاده از پایگاههای هوایی خود را داد، دولت بوش انتقادهایی را که درباره نقض حقوق بشر در روسیه ابراز کرد، متوقف ساخت و ادامه نداد. بوش از شورشیان چنین خواست که روابط خود را با گروههای تروریستی بین المللی قطع کنند و با مسکو وارد مذاکرات صلح شوند. دولت ایالات متحده به دلیل بهبود وضعیت بازرگانی و با روسیه، توجه زیادی به بهبود وضعیت حقوق بشر در روسیه نمی کرد.

روزنامه واشنگتن پست این سیاست ایالات متحده را چنین توصیف کرد: پوتین امیدوار است که اقداماتش باعث جلب رضایت و یا حداقل توقف انتقادهای غرب درباره اقدامات او برای محدودیت آزادی مطبوعات روسیه و محدودیت دموکراسی و اعمال خشونت آمیز نیروهایش در چین شود. تاکنون به نظر می‌رسد که این امر موفقیت آمیز بوده است.» در ژانویه ۲۰۰۲، مقامات ایالات متحده علیه سرکوبی رسانه‌ها در روسیه و نقض حقوق بشر در چین زبان به انتقاد گشودند و وزارت امور خارجه ایالات متحده نیز در این زمینه بیانیه‌ای صادر کرد. با این وجود پس از حوادث یازدهم سپتامبر این بیانیه به طور غیر عادی در سیاست خارجی ایالات متحده مورد بی توجهی قرار گرفت، اما روزنامه واشنگتن پست چنین نوشت: «روابط ایالات متحده با چین پس از حوادث یازدهم سپتامبر به طور برجسته‌ای همچون روابط با روسیه تغییر یافته است. از زمانی که دولت «جیانگ زمین» از عملیات ایالات متحده علیه تروریسم حمایت کرد، اختلافات عمومی بین این دو کشور تا حد زیادی کاهش یافته است. در عوض چین نیز انتظار دارد که ایالات متحده با سرکوبی اقلیت مسلمانان در این کشور توسط دولت چین مخالفت نکند و همانند مسئله روسیه به نظر می‌رسد که دولت بوش در این زمینه نیز موافق باشد.» با این وجود، بوش در دیدار اکتبر ۲۰۰۱ خود از شانگهای به میزبان خود یادآوری کرد که جنگ با تروریسم نایستی بهانه‌ای برای سرکوب اقلیتها باشد. هدف بوش از این انتقاد جلب توجه طرفداران حقوق بشر و آزادی مذهبی نسبت به خویش بود. اما هنوز معلوم نیست که بوش سخنان خود را عملی خواهد کرد یا خیر؟ همانند مسئله روسیه، ایالات متحده برای بهبود وضعیت حقوق بشر و بنیادهای طرفدار دموکراسی در ازبکستان تلاش زیادی انجام نداده است. در توافق نامه‌ای که بین وزرای امور خارجه ایالات متحده و ازبکستان منعقد شد، ازبکستان تعهد کرد که اصلاحات اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای را از قبیل ایجاد سیستم چند حزبی، برپایی انتخابات آزاد، بهبود وضعیت رسانه‌های مستقل، اصلاحات قضایی و اصلاحات بازار آزاد به عمل آورد. در حالی که این توافق نامه یک اقدام بسیار مهم و موفق تلقی می‌شود، تعدادی از کارشناسان امر بر این باورند که نقض چنین توافق نامه‌ای می‌تواند روابط این دو کشور را بر هم زند. مگر اینکه ایالات متحده به

فرودگاههای ازبکستان نیاز داشته باشد. (فرودگاههایی که ایالات متحده در جنگ افغانستان از آنها استفاده می کرد.)

۲-۲. ترور

در پی حملات صورت گرفته در نیویورک و واشنگتن، دولت بوش اعلام کرد که قوانین و مقررات اجرایی، باعث نمی شود که اعمال مخفیانه و جنایت کارانه یک تروریست را تأیید کنیم. با این گفته، دولت بوش به سازمان سیا برای استفاده از این نوع عملیات در جنگ با تروریسم قدرت لازم را داد. در همین زمان، بوش و دارو دسته اش اهداف خود را گسترده تر کردند. این داستان، طول عمر زیادی در ایالات متحده نداشت،^{۱۶} اما به عنوان طرح خوبی برای رهایی و خلاصی از دست صدام به عنوان مرحله بعدی جنگ با تروریسم بود.

۲-۳. سیاست ساخت و صدور ابزار شکنجه توسط آمریکا

سازمان عفو بین الملل گزارش نگران کننده ای مبنی بر اقدام دولت آمریکا در داد و ستد ابزار و وسایل شکنجه به دیگر نقاط جهان منتشر کرد. ابزارهای شکنجه ای که آمریکا به دیگر نقاط جهان صادر کرده و ارزش آنها بالغ بر بیست میلیون دلار می باشد، شامل غل و زنجیر و همچنین وسایل الکتریکی شکنجه بوده است.^{۱۷} بنا بر قوانین بین المللی، داد و ستد ابزار و آلات شکنجه از طرف هر کشوری مردود و ممنوع است، اما اگر این اقدام نابه جا از سوی دولتی که خود مدعی حمایت از حقوق بشر است، تحقق پیدا کند، قطعاً نشان دهنده سیاستهای یک بام و دو هوای آن دولت است. آمریکا به بهانه نقض حقوق بشر، که قسمتی از آن شامل حقوق زندانیان است، از بسیاری از کشورهای دنیا به وجوه متفاوت انتقاد دارد و آنها را تحت تحریمهای متفاوتی قرار می دهد، اما در عمل، شاهد هستیم که این کشور از طرف بزرگ ترین مدافع حقوق بشر؛ یعنی عفو بین الملل مورد انتقاد قرار می گیرد. انتقاد و مخالفت سازمان عفو بین الملل، قطعاً بدون هر گونه پیش فرض و جانبداری خاصی صورت گرفته که تنها دلیل ارایه آن، نقض حقوق بشر است. آمریکا شاید بهتر از هر کشوری بداند که

کسب این درآمد کلان، یعنی بیست میلیون دلار، حاصل تولید وسایل شکنجه و آزار انسانها بوده است. جامعه بین‌المللی، افکار عمومی جهانی و سازمانهای مدافع حقوق بشر، باید همگی دست در دست هم تلاش کنند تا تجارت وسایل ضدانسانی در اسرع وقت متوقف شود. آنها باید به آمریکا هشدار دهند که صادر کردن وسایل شکنجه به کشورهای جهان سوم به نوعی تشویق آنها برای استفاده از این وسایل مرگ بار است.

نکته دیگر اینکه، اگر این اقدام از سوی آمریکا صورت گیرد، نباید در آینده از کشورهایی که از این وسایل استفاده می‌کنند، انتقاد کرد، زیرا در آن صورت هرگونه انتقاد، نقض غرض است. جالب توجه است که آمریکا از طرفی وسایل شکنجه را به عربستان می‌فروشد و از طرف دیگر ریاض را به باد انتقاد می‌گیرد. سیاست آمریکایی‌ها در این گونه موارد کاملاً مشخص است؛ آنها بیشتر منافع خود را در نظر می‌گیرند، به این صورت که تجارت وسایل شکنجه به خاطر سودآور بودن آن باید توسط این کشور انجام شود. طرفداری از حقوق بشر نیز همین سرنوشت را دارد. هر جا که آمریکا تشخیص دهد برای دفاع از منافع خود باید حقوق بشر را مطرح کند، حتماً این کار را انجام می‌دهد. آیا می‌شود کشوری که می‌گوید طرفدار حقوق بشر است، در عمل، به صراحت از سیاستهای اسرائیل که بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر است، دفاع کند؟

۲-۴. دلایل اصلی افول توجه به حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا

جایگزینی الگوی قدیمی «جنگ تمام عیار علیه کمونیسم» با الگوی مقابله رودررو با کشورهایی که ایالات متحده آنها را به دلایل گوناگون به عنوان موانعی بر سر راه سازندگی امپراتوری خود به شمار می‌آورد، معنای عمیق عملکرد واشنگتن پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. می‌توان گفت مبارزه با تروریسم به وسیله‌ای برای راهبرد حکم‌فرمایی بر جهان و به ویژه رویارویی مستقیم با برخی از دولتهایی که از این پس در گروه «محور شیطانی» قرار گرفته‌اند تبدیل گشته است. جنگ علیه عراق در راستای این راهبرد قرار دارد. سه مشخصه، بیانگر الگوی جدیدی است که واشنگتن قصد تحمیل آن را دارد: یک جانبه

گرایی رو به رشد، نقض عمیق قوانین بین الملل و نظامی سازی سیستماتیک مناقشه ها. این سه مورد پیرو تمایل این کشور برای دستیابی به ذخایر مهم نفتی دنیا است.

یک جانبه گرایی

همان گونه که جنگ جهانی دوم به ایالات متحده امتیاز قابل توجهی در عرصه بین المللی بخشید، پیروزی آن کشور علیه «سوسیالیسم واقعی» به رهبری آن کشور قانون مندی بیشتری اعطا کرد. به همین سبب، ما شاهد ضعف مقاومت پیشرفته ترین کشورها هستیم. در مقابل، تصادفی نیست که تنها کشور متحد، یعنی کشور فرانسه - که هنوز شهادت ایستادگی در برابر واشنگتن را دارد - درست پس از جنگ جهانی دوم تصمیم می گیرد که امکانات دفاع در برابر حملات خارجی را به تنهایی به دست آورد. هیچ حیطه ای از مسایل بین المللی از حوزه یک جانبه گرایی ایالات متحده خارج نیست. واشنگتن که خود منشأ برقراری عهدنامه های منع یا نظارت تسلیحاتی اعضای جامعه بین الملل است، در مورد سلاحهای شیمیایی یا بیولوژیکی حاضر به پیروی از مکانیسمهای کنترل که در پروتکل سال ۱۹۹۵ و در چارچوب عهدنامه سال ۱۹۷۱ پیش بینی شده، نیست. این عدم پذیرش، حتی منجر به درخواست واشنگتن برای انحلال کمیسیون مسئول تهیه مکانیسمهای کنترل - که در سال ۱۹۹۵ تشکیل شد - گشته است. همچنین سنای آمریکا، در سال ۱۹۹۹، هرگونه امضای پیمان محدودیت سلاحهای هسته ای را منتفی دانست.^{۱۸} ایالات متحده همچنین عدالت بین الملل را - هر گاه بی چون و چرا از منافع این کشور پیروی نکند - به مبارزه می خواند. دادگاههای تشکیل شده در مورد یوگسلاوی سابق یا رواندا به نظر آمریکا «قابل قبول» بود؛ زیرا حق قضاوت آنها بسیار محدود بود و می توانستند به از بین بردن رژیمهای مخالف کمک کنند. آمریکا و بریتانیا حتی خواهان ایجاد چنین دادگاهی علیه عراق هستند، اما این مسئله در مورد دیوان کیفری بین الملل صادق نیست. به نظر آمریکا و بریتانیا، این دادگاه که در چارچوب توافق نامه رم در سال ۱۹۹۸ پیش بینی شده، بیش از حد مستقل است؛ زیرا خواستار محاکمه تمامی جنایتکاران جنگی است. هر چند که مواد متعددی از این

توافق نامه از هم اکنون تواناییهای مداخله و قضاوت این دادگاه را محدود کرده اند، دولت آمریکا موفق نشد در آوریل ۲۰۰۲ دادگاه را از گرفتن شصت امضای مورد نیاز برای آغاز به کار رسمی آن در ژوبیه باز دارد. بنابراین، این کشور به دبیر کل سازمان اطلاع داد که به هیچ ترتیب خود را با اهداف این موافقت نامه مرتبط نمی داند. سپس در سیزدهم ژوئیه ۲۰۰۲، ایالات متحده با تهدید به کناره گیری از تمامی عملیات حافظ صلح سازمان ملل، مصوبه ای را از شورای امنیت گذراند که طبق آن سربازان آن کشور دارای مصونیت در برابر دادگاه کیفری بین الملل هستند.

اما قضیه به اینجا ختم نشد. دولت آمریکا فشارهای شدیدی بر دولتهای اروپایی - به ویژه بر کشورهای داوطلب ورود به سازمان ناتو - وارد آورد تا این کشورها موافقت نامه های دو جانبه عدم استرداد به دادگاه کیفری بین الملل با این کشور را امضا کنند. در اوت ۲۰۰۲، رومانی تسلیم این خواسته شد و به همین دلیل با انتقادهای اتحادیه اروپا مواجه شد. در پایان، حتی این اتحادیه متنی را به تصویب رساند که در آن شرایط امضای موافقت نامه های دو جانبه اعضای اتحادیه با واشنگتن در مورد اعطای مصونیت به شهروندان آمریکایی تعیین شده است اما پروتکل کیوتو که به امضای دولت کلینتون رسیده است، محدودیت گازهایی با اثرات گلخانه ای را برای کشورهای صنعتی تنظیم می کند و بدین ترتیب به کشورهای در حال توسعه آزادی عمل لازم را برای احیای اقتصادشان اعطا می کند، با این وجود، دولت بوش تصمیم به عدم ارایه این پروتکل به کنگره آمریکا گرفت. البته اتحادیه اروپا در حال حاضر تصمیم به تعدیل موضع آمریکا دارد، اما بر این مسئله امید چندانی نیست. در ژوئیه ۲۰۰۱، ایالات متحده هنوز سرسختانه با طرح گروه هشت برای دستیابی به انرژی پاکیزه تر مخالف بود. اقتصاد، مسایل اجتماعی و حقوق فردی، متحمل این تحقیر سیستماتیک در محدوده های بین المللی می شوند. قوانین کاپیتولاسیون آمریکا (هلمز - برتون برای کوبا و داماتو برای لیبی و ایران) شرکتهای خارجی را که با این کشورها رابطه برقرار می کنند، در قاره آمریکا مجازات می کنند. و اما مثالی دیگر: اوایل ماه مه ۲۰۰۲، ایالات متحده با نقض قوانین سازمان تجارت جهانی، تصمیم به افزایش تعرفه های گمرکی برای حمایت از تولیدکنندگان فولاد خود گرفت.

همچنین، دولت فدرال به میزان زیاد کمکهای خود را به بخش کشاورزی افزایش می دهد. در زمینه اجتماعی و حقوق فردی، واشنگتن هرگز مصوبه های سازمان ملل را تصویب نکرده است: کنوانسیون حقوق کودکان (۱۹۸۹)، موافقت نامه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)، کنوانسیون حذف تمامی اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹)، پروتکل ۱۹۸۹، مکمل توافق نامه ممنوعیت اعدام افراد زیر هجده سال که هنوز در آمریکا، عربستان سعودی، نیجریه و جمهوری کنگو اعمال می شود.

نقض عمیق قوانین بین المللی

از سال ۱۹۴۵ به بعد، آمریکا عمده ترین مروج حقوق بین الملل بود. این سیستم که محدوده خنثی سازی متقابل دو ابر قدرت بود، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اهمیت خود را برای واشنگتن از دست داد. البته این سیستم، فرصت مهار کردن دولتهای سرکش را می دهد، اما زمانی که منافع آمریکا استفاده از زور را اقتضا می کند، دست و پا گیر می شود. به همین سبب، دولت بوش به طرز فزاینده ای از استفاده از اصول اساسی این سیستم چشم پوشی می کند. در حالی که اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها و اصل عدم استفاده از زور، اساس نظم جهانی را تشکیل می دهد، هر گاه این اصول با اهداف آمریکا مطابقت نکند، این کشور خود را مجبور به رعایت آن نمی داند. مورد عراق، نمونه بارز این مسئله است. ایالات متحده، بدون اینکه مصوبه های سازمان ملل اجازه این کار را به آن کشور بدهد، تصمیم به براندازی رژیم صدام حسین گرفته، خواستار مداخله نظامی خارج از هر گونه قانونمندی می شود و بدین ترتیب، جامعه بین الملل را وادار می کند از این کشور درخواست رجوع این مسئله به شورای امنیت را نماید. به رعایت حقوق بین الملل رضایت می دهد، اما به قیمت گذراندن مصوبه ۱۴۴۱ شورای امنیت که به آن کشور امکان تفسیر دلخواه حق آغاز جنگ را می دهد. سپس ایالات متحده به طور ممتد جامعه بین الملل را تحت فشار قرار می دهد تا شورای امنیت متنی را به تصویب برساند که طبق آن به آن کشور اجازه حمله به عراق را بدهد و این در حالی بود که بازرسان سازمان ملل در عراق در پایان ماه ژانویه ۲۰۰۳ اعلام می کردند

که به زمان بیشتری برای انجام مأموریت خود احتیاج دارند. هم‌زمان، ایالات متحده نیروهای خود را در اطراف عراق متمرکز کرده، هر روز دست به بمباران مناطق ممنوعه پروازی این کشور می‌زند.^{۱۹}

این روش در قالب یک تئوری در سند بسیار مهمی توسط کاخ سفید در سپتامبر ۲۰۰۲ تحت مفهوم «جنگ پیشگیرانه» منتشر شد. «ما باید مفهوم تهدید قریب الوقوع را با تواناییها و اهداف دشمنان کنونی مان منطبق سازیم. دولتهای تبهکار و تروریستها برای حمله به ما قصد استفاده از روشهای کلاسیک را ندارند. آمریکا از مدتها پیش، موافق واکنش پیشگیرانه برای پاسخ به تهدیدات مشخص علیه امنیت ملی خود است. هر چه تهدید جدی تر باشد، خطر عدم فعالیت بیشتر است و در نتیجه، انجام اقدامات پیشگیرانه برای تضمین دفاع از خود مهمتر به نظر می‌رسد؛ حتی اگر تردیدهایی در مورد زمان و محل حمله دشمن وجود داشته باشد. برای جلوگیری یا پیشگیری از وقوع چنین اعمالی، آمریکا، در صورت لزوم، حق اقدام پیشگیرانه را برای خود محفوظ می‌دارد.» به عبارت دیگر، کافی است که واشنگتن کشور خاصی را «تهدیدی» علیه خود محسوب کند تا مجاز به اقدام علیه آن کشور باشد. حتی تن دادن این «هدف» به خواسته‌های جامعه بین‌الملل (مانند عراق که تسلیم تمامی خواسته‌های بازرسان سازمان ملل شده است) چیزی را عوض نمی‌کند. واشنگتن از حقوق بین‌الملل استفاده ابزاری می‌کند تا بدین ترتیب، تجاوزات خود را با هاله‌ای از عدالت بیوشاند. این ادعای ایالات متحده بر حمله آزادانه به کشورهای مورد نظرش تحول خطرناک روابط بین‌الملل را تشدید می‌کند. اگر چه نظرات متعددی علیه اصل مداخله پیشگیرانه شنیده می‌شود، اما جان هوارد، نخست‌وزیر استرالیا، احتمال انجام عملیات نظامی پیشگیرانه در خارج را در صورت وجود تهدید تروریستی علیه کشورش یادآور می‌شود.

نظامی سازی سیستماتیک مناقشه‌ها

در نظامی سازی سیستماتیک درگیرها دولت آمریکا دو راه را به خدمت آن گرفته است: راه چند جانبه با رجوع به فصل هفت منشور سازمان ملل که توسل به زور را مجاز می‌داند؛ راه

یک جانبه زمانی که دولت آمریکا قصد دارد به تنهایی عمل کند (مورد افغانستان)، یا زمانی است که موفق به جلب نظر موافق جامعه بین الملل نمی شود، (مورد عراق در سال ۱۹۹۸)، تا سال ۱۹۹۰، استفاده از فصل هفت این منشور بسیار نادر بود؛ زیرا وجود نظام دو قطبی از توسل به زور در روابط بین الملل جلوگیری می کرد. این مسئله به هنگام بروز اولین جنگ با عراق (۱۹۹۱) دوباره مطرح شد. از آن زمان به بعد، این فصل، الهام بخش مصوبه های شورای امنیت از جمله قطعنامه ۱۴۴۱ در مورد خلع سلاح عراق گشت.^{۲۰} در واقع، ایالات متحده از گذشته دور عادت به استفاده یک جانبه از زور دارد. موارد زیر شاهد این مدعا است: مداخله در گرانادا (۱۹۸۳)، نیکاراگوئه (۱۹۷۹-۱۹۸۹)، پاناما (۱۹۸۹)، سومالی (۱۹۹۲)، عملیات «روباه صحرا» علیه عراق در سال ۱۹۹۸، بمباران هر روزه مناطق ممنوعه پروازی این کشور از آن تاریخ به بعد، بمباران در افغانستان و سودان به تلافی سوء قصد به سفارت های آمریکا در نایروبی و دارالسلام (۱۹۹۸) و بالاخره جنگ در افغانستان. البته، اصل دفاع از خود (ماده ۵۱ منشور سازمان ملل) «از نظر قانونی»، مداخله در افغانستان را توجیه می کند، اما واشنگتن برای بمباران این کشور، درخواست صدور هیچ گونه مجوزی از سازمان ملل نکرد. این نظامی سازی با تغییرات مهمی در رهنامه و راهبرد نظامی همراه است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده دشمن جدیدی را برای خود در نظر گرفته است: دولتهای شیطنانی که پیشرو اصطلاح «محور شیطنانی» است. ایالات متحده توان نظامی خود را بازسازی می کند تا بتواند در مرحله اول با دو درگیری عمده و سپس، بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با چهار درگیری متوسط، هم زمان با یک تهاجم مهم و اشغال پایتخت دشمن برای برقراری دولتی جدید مقابله کند. رهنامه نظامی بدین ترتیب ضربه های وارد آمده به اصل حاکمیت دولتها را پیش بینی می کند. راهبرد نظامی نیز به سوی جدیدی هدایت می شود که هدف از آن محافظت از جان آمریکایی ها و در نتیجه برتر شمردن بمباران هوایی است که این خود به افزایش تعداد قربانیان غیر نظامی می انجامد. در واقع، آنچه آمریکا می خواهد، «عدم وجود قربانی» نزد آمریکاییان در برابر «کشته شدگان بی شمار» نزد دشمن است. بر روی زمین، فرمانده ارتش آمریکا ترجیحاً از قشونهای متشکل از مخالفان رژیم مربوط استفاده می کند (مانند کوزوو و ائتلاف شمال در افغانستان).

به علاوه، پنتاگون استفاده از سلاح اتمی را پیش پا افتاده جلوه می دهد. در حالی که رهنامه سنتی استفاده از این سلاح را مختص حملات اتمی و بنابراین کشورهای دارای سلاح اتمی می دانست، رهنامه جدید از این پس استفاده از نیروی اتمی را در شرایط جنگهای کلاسیک علیه کشورهایی که این سلاح را در اختیار ندارند، پیش بینی می کند. بدین ترتیب، دوره صلح به کمک بازدارندگی پایان می یابد. دو هدف در بطن راهبرد آمریکا نهفته است: تصاحب منابع انرژی زا و به کارگیری کنترل کامل تر در سطح جهان. در این صورت، ایالات متحده جهان را با خطر فرو رفتن در اغتشاشی روزافزون و عمیق تر مواجه می کند.

۳. نقض حقوق بشر دوستانه بین المللی

نشان دادن تصاویر اسرای عراقی و نیز صدام حسین و بدرفتاری با اسرای طالبان و زندانیان زندانهای عراق همگی از موارد نقض حقوق بشر دوستانه بین المللی و قوانین حاکم بر مخاصمات مسلحانه - به ویژه کنوانسیونهای چهارگانه ژنو و دو پروتکل الحاقی به آن - می باشند. در زیر به بررسی اجمالی این موارد می پردازیم.^{۲۱}

۳-۱. عراق

- عدم ارایه اطلاعات روشن یا قطعی درباره رفتار آمریکا در قبال حدود ده هزار زندانی غیرنظامی در عراق، (دیده بان حقوق بشر که مرکز آن در نیویورک قرار دارد اعلام کرد، آمریکا در ارایه اطلاعات روشن یا قطعی درباره رفتار خود با حدود ده هزار زندانی غیر نظامی در عراق ناتوان بوده است.)

- عدم پاسخگویی به انتقادات نهادهای حمایتی حقوق بشر؛ (دیده بان حقوق بشر اعلام کرد، وزارت دفاع آمریکا به نامه دهم فوریه این گروه مبنی بر چگونگی رسیدگی به پرونده این افراد پاسخی نداده است.)

- عدم اطمینان از رفتار عادلانه و برابر و بر اساس معیارهای قانونی با زندانیان.
افراد بی شماری ماهها بدون اینکه از علت بازداشت خود مطلع باشند در عراق زندانی

شده اند. (ارتش آمریکا یا باید به سرعت این افراد را در صورت مظنون بودن به جرایم کیفری از اتهامات وارد شده آگاه کند و یا اگر در زمینه مسایل امنیتی بازداشت شده اند، به آنها حق ارایه درخواست استیناف و تجدید نظر را ظرف شش ماه بدهد.) این انتقادات به عملکرد آمریکا در عراق پس از بروز رسواییهای شدید درباره بدرفتاری و هتک حرمت زندانیان عراقی در بازداشتگاههای آمریکایی در عراق، تشدید پیدا کرد و منجر به واکنش دولت ایالات متحده و «قانونمند شدن شکنجه» گردید. در پی افشای رسوایی زندانبانان آمریکایی در زندان ابوغریب که موجی از خشم و نگرانی را در میان مردم کشورهای جهان به وجود آورد و به بحرانی تازه برای مقامات کاخ سفید تبدیل شد، نظامیان ارشد آمریکایی مجبور شدند قوانین بازجویی از زندانیان را به شدت تغییر دهند. ارتش آمریکا، مقررات جدیدی را در مورد زندانیان تصویب کرد که در آن، هرگونه تجاوز به زندانیان در حین بازجویی ممنوع شده است. همچنین، مواردی نظیر محرومیت از خواب و یا غذا نیز شامل این مقررات می شود. این قواعد که توسط ژنرال ریکاردو سانچز، فرمانده نیروهای آمریکایی در عراق انتشار یافت، در افغانستان نیز اجرا می شود. قواعد بازجویی که پیشتر در زندان ابوغریب استفاده می شد، عبارت بود از: ایجاد موقعیتهای اعمال فشار بر زندانی (ایستادن یا چمباتمه زدن در وضعیتی دشوار، حداکثر تا ۴۵ دقیقه)، محرومیت‌های حسی (مانند کشیدن روپوش بر روی سر تا حداکثر سه روز) که تنها با دستور شخص ژنرال قابل اعمال بود. بنابر قواعد جدید، همه روشهای پیشین به جز حبس انفرادی بیش از سی روز، ممنوع است و نباید مخالف قواعد کنوانسیون ژنو در مورد حقوق جنگ باشد. به گفته تصویب کنندگان قواعد جدید، روشهایی مانند پرسش مستقیم بدون هرگونه تماس فیزیکی، هنوز هم بدون اجازه افسران عالی رتبه قابل اجرا است.

شکنجه زندانیان عراقی

در گزارش کمیته بین المللی صلیب سرخ درباره نقض حقوق بشر، سربازان انگلیسی و آمریکایی جزئیات مربوط به شلاق زدن و ضرب و شتم و همچنین تهدید زندانیان و فرستادن آنها به زندان گوانتانامو آمده است. از جمله موارد دیگر که در این گزارش به آنها اشاره شده است:

- بد رفتاری و مجبور کردن زندانیان به عریان شدن در برابر دیگران؛

- شکایت خانواده یکی از قربانیان ۲۹ ساله عراقی که سه روز تحت شکنجه نیروهای انگلیسی بوده، به کمیته (شاهدان عینی اظهار داشتند که بینی این فرد و چندین نقطه دیگر از بدنش شکسته شده بود).

- اشتباه بودن ۹۰ درصد از بازداشتها در عراق؛ (بنا به اعتراف مقامات اطلاعاتی نیروهای ائتلاف)

- عادی بودن بد رفتاری با زندانیان عراقی؛ (بر خلاف اظهارات جورج بوش است که گفته بود بد رفتاریها کار عده اندکی است).

- برخی از بد رفتاریها از جمله پوشاندن سر زندانیان، حکم به شکنجه دادن و تهدید به اعدام فوری، این روشهای فیزیکی و روانی شکنجه از سوی اطلاعات نظامی برای گرفتن اعتراف و دیگر انواع همکاری از سوی زندانیان به صورت سیستماتیک به کار گرفته می شد.

- نگه داری بیش از صد زندانی عالی رتبه به مدت ۲۳ ساعت در روز در یک سلول انفرادی با دیوار بتنی کوچک و بدون نور؛ نگه داری آنها در این سلولها به مدت طولانی، نقض جدی بندهای سه و چهار کنوانسیون ژنو می باشد.

در این گزارش به بازداشت شدگان اشاره ای نشده است، اما یک مقام آگاه درباره موضوع گفت: «بازداشت شدگان مورد نظر، شامل تعدادی از ۵۵ مقام سابق حکومت صدام هستند که عکس آنها بر روی «ورق بازی» حک شده بود.» بازداشت شدگان در فرودگاه بغداد نگه داری می شوند، هنوز مشخص نیست که صدام نیز در این مرکز نگه داری می شود یا نه، اما صلیب سرخ اعلام کرد که صدام را در مرکز بازداشت نیروهای ائتلاف در عراق دیده است.

- محروم بودن بازداشتیهای عالی رتبه از هر گونه دیداری با زندانیان دیگر، اعضای خانواده و به طور کلی جهان خارج؛

- مقامات آمریکایی برای دستگیری افراد، معمولاً پس از تاریک شدن هوا وارد خانه می شدند و اعضای خانواده را مجبور می کردند در یک اتاق بمانند و به جستجوی بقیه خانه می پرداختند و در همین حین به شکستن درها، کابینتها و دیگر اموال خانه اقدام می کردند.

سپس تمام مردان جوان خانواده را دستگیر می کردند و با بدرفتاری آنها را می بردند. نیروهای آمریکایی در یکی از عملیات تقریباً تمامی مردان یک روستا را دستگیر کردند تا به ادعای خودشان مانع ورود تروریستها از مرز عربستان شوند. هیأت‌های صلیب سرخ به طور مستقیم شاهد به کارگیری روشهای متعدد از سوی مقامات آمریکایی برای حفظ همکاری زندانیان بوده اند و اسناد آنها را نیز در اختیار دارند. افسران آمریکایی در پاسخ به پرسش هیأتها درباره این رفتارها، می گفتند که این اعمال بخشی از روند بازجویی است. در این گزارش، خاطر نشان شده است: صلیب سرخ شواهدی دارد که ادعاهای بازداشت شدگان مبنی بر سوزاندن، زخمی کردن و دیگر جراحات را تایید می کند.

۲-۳. افغانستان

- بد رفتاری برنامه ریزی شده علیه زندانیان افغانی.^{۲۲} (بدرفتاری و شکنجه زندانیان افغانی)؛

- جمع آوری مدارک متعددی از بدرفتاری و شکنجه زندانیان افغانی، مشابه آنچه که در عراق مشاهده شده؛

- مغایرت شرایط بازداشتگاههای آمریکایی در افغانستان با موازین حقوق بین المللی؛
ممانعت از خواب، حبس زندانیان در سلولهای بسیار سرد، تنبیه بدنی شدید و تصویربرداری از آنان در حالی که به زور لباس خود را از تن در می آورند؛

- استفاده زیاد از حد از خشونت و بازداشت بدون مجوز قضایی و بدرفتاری با افراد تحت بازداشت. در گزارش جدیدی که از سوی دیده بان حقوق بشر منتشر شد،^{۲۳} با اشاره به حضور نه هزار سرباز آمریکایی در خاک افغانستان با هدف مبارزه با بقایای القاعده و طالبان تصریح شده، این نیروها به طور مداوم قوانین بین المللی را نقض می کنند و در حدود یک هزار نفر از اتباع افغانستان و سایر کشورها در حالی که بازداشت ارتش آمریکا درآمده اند که اغلب این بازداشتها با اعمال خشونت همراه بوده و مرگ یا مصدومیت شهروندان بی گناه را در پی داشته است.

نتیجه گیری

فعالیت‌های ضد تروریستی آمریکا بسیاری از دولت‌های خارجی را که خواستار استفاده از «ضد صهیونیسم» برای توجیه اقدامات شدید علیه حقوق بشر هستند، پوشش داده است، نمونه‌های فراوانی وجود دارد. در اندونزی ارتش اعلام کرده است برای نگه داشتن افراد مظنون به اقدامات تروریستی در «آچه» در نظر دارد یک زندان ساحلی در جزیره نانسی مانند گوانتانامو بسازد. در استرالیا مجلس، قوانین محکم انتقال اجباری پناهندگانی را که خواستار ورود به این کشور هستند به محل‌های نگه‌داری در نائورو تصویب کرد. در این محل، کودکان سه ساله نیز نگه‌داری می‌شوند و این اقدام تا زمانی که استرالیا مکانی برای به هم پیوستن تروریستها نباشد، ادامه دارد. در چین، وانگ بینگ ژانگ، مؤسس مجله طرفدار دموکراسی به نام «بهار چین»، اخیراً به اتهام سازماندهی و رهبری یک گروه تروریستی به زندان محکوم شد. ظاهراً اولین بار است که دولت چین یک فعال دموکرات را به اقدام تروریستی محکوم می‌کند. در روسیه ولادیمیر پوتین در دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ اظهار کرد که آمریکا و روسیه یک «دشمن مشترک» دارند؛ زیرا افراد بن‌لادن با حوادث چچن ارتباط دارند. ظرف چند ماه، دولت آمریکا سه گروه چینی را به لیست سازمان‌های تروریستی افزوده است.

در مصر، دولت وضعیت فوق‌العاده و اضطراری را برای سه سال دیگر تمدید کرد که در آن به دولت اجازه داده می‌شود مظنون را که اغلب مبهم و بدون اتهام است بازداشت کرده، از تظاهرات ملی جلوگیری کند و قبل از دادگاه‌های نظامی، شهروندان را محاکمه کند. حسنی مبارک، رئیس‌جمهور،^{۲۴} اعلام کرد که سیاست‌های مشابه و موازی آمریکا ثابت می‌کند که «ماز ابتدا در استفاده از وسایلی مانند دادگاه‌های نظامی و مبارزه با تروریسم، صحیح عمل کرده ایم.» چه چیزی در این تصویر اشتباه است؟ هر شاخه‌ای از رهنامه بوش، آمریکا را در موقعیت پیشبرد دو نوع استاندارد قرار می‌دهد: یکی برای خود آمریکا و دیگری برای سایر نقاط جهان. رهنامه حاضر، فشار حیرت‌انگیزی را بر ساختار حقوق بشر و حقوق بین‌المللی که ایالات متحده آن را طراحی کرد، وارد نموده است. در مدت کوتاهی ایالات متحده از موضع حمایت عمده و اصلی از این سیستم به یک مخالف کاملاً برجسته تغییر موضع داد.

در سراسر جهان، سیاست حقوق بشر کاملاً ملایم تر شده است. ایالات متحده کشورهای متعددی را زیر پرچم «جنگ علیه تروریسم» جمع نموده است، اما در داخل آمریکا قانون میهن پرستی، ماموریت‌های نظامی، گوانتانامو و بازداشت نامشخص شهروندان آمریکایی، آمریکا را در موضع غریب چشم پوشی از تجاوزهای شدید به وسیله قانون و ایجاد مناطق و افراد خارج از دید قانون قرار داده است. شواهد موجود، نشانگر آن است که دفاع از حقوق بشر در جنگ بوش علیه تروریسم کاملاً مورد بی توجهی قرار گرفته است و احتمال اینکه در آینده هدف اصلی سیاست داخلی یا خارجی ایالات متحده نزدیک باشد بسیار کم است. مایکل ایگناتیف، «پروفسور دانشگاه هاروارد» در این باره چنین می گوید: «از زمان پایان جنگ سرد، موضوع حقوق بشر، مهمترین مقوله در سیاست خارجی بوده است. پرسشی که پس از یازدهم سپتامبر مطرح است، این است که آیا حقوق بشر به آخر رسیده است. البته از آنجایی که آمریکا اولویت‌های دیگری دارد، نمی توان گفت که دوران حقوق بشر به پایان رسیده است. اما مسئله مهم این است که اگر واشنگتن از راه خود منحرف شود، این نهضت (حقوق بشر) در اصل دولتی را از دست می دهد که قدرتش برای متوقف کردن نقض حقوق بشر الزامی است. با در نظر گرفتن این واقعیات، بایستی قدرت دیگری رهبری و حمایت از این نهضت را بر عهده گیرد. به عنوان مثال، نهادهای تخصصی حقوق بشری وابسته به سازمان ملل متحد، برای ایفای این نقش از توانایی و مشروعیت مناسبی برخوردار می باشند. این نهادها ترکیبی از کسانی هستند که همواره به دنبال دفاع از حقوق بشر بوده اند. در کنار پیشنهاد فوق، قضات، وکلا، قانون گذاران، گروههای طرفدار حقوق بشر، رسانه ها و دانشمندان و شهروندان بایستی در تمام مناطق جهان به انتقاد از سیاست اتخاذ شده دولت بوش در قبال حقوق بشر پرداخته و با تمام قوا به انتقادات خود ادامه دهند.

امیدها

خلاصه ای که از بحرانهای حقوق بشری در عملکرد ایالات متحده در قرن بیست و یکم ارائه دادیم، ممکن است تا حدودی منجر به ناامیدی شود. اما امید است مردم آمریکا با عدم

تکرار اشتباه چهار سال قبل خود و اعتماد به جورج بوش، از استمرار این فاجعه اجتناب نمایند. رییس جمهوری با حمایت از بنیادگرایی که اعمال و عقاید خود را مبتنی بر اشغال و تصرف خشونت بار سرزمین موعود توسط اسرائیلی ها و افسانه هایی همچون داود و غول و یا پیام ضد امپریالیستی داستان برج هیاهو قرار داده اند، اتهام نقض گسترده حقوق بشر را در جهان معاصر بر خود هموار کرده است. به نظر می رسد در ورای مسئله نقض حقوق بشر سیاست زیرکانه ای نیز نهفته باشد. تعرض به آزادیهای مدنی پس از جریان یازدهم سپتامبر با هدف سلب توجه از مسایل کلیدی بوده است. در ورای محدود ساختن حقوق بشر، می توان ردپای جنگ واقعی برای منابع طبیعی و انرژی و راههای مختلف مختلف حل کشمکش ها از جنگ تا صلح را به وضوح دید. مدل دولت بوش عبارت است از: همان نابرابری در منابع، امپریالیسم به عنوان قانون اجتماعی و حل کشمکشها به صورتی خود کامه که برای پیروزی حتی از شکنجه و جنگ خشونت بار نیز استفاده می نماید. مسلماً باید جایگزین بهتری برای این کابوس آمریکا وجود داشته باشد.

قرن ۲۱ با شعار جهانی «جنگ نکنید» و اعتراض گسترده به حمله نظامی آمریکا به عراق آغاز شد که به بشریت روح داده، آن را گرد یک هدف، متحد نمود. زمین به صورتی بی سابقه با این «نه» تکان خورد. از روشنفکران در هر مرتبه ای تا بی سوادان در گوشه های فراموش شده زمین، این «نه» همان پلی بود که جمعیتها، شهرها، استانها، کشورها و قاره ها را به هم پیوند می داد. این «نه» در راهپیماییها و اجتماعات، نشانگر حقانیت و برتری منطق بر زور بود. این تصویری از عدالت، صلح و بشریت چند ملیتی بود. استمرار این اعتراضات و مخالفت با سیاستهای زورگویانه و یک جانبه ایالات متحده، تنها روش برای خروج از بحرانهای در هم پیچیده ای است که امروز با آن مواجه هستیم. ارتباط میان بحرانهای گسترده اجتماعی، اکولوژیکی و سیاسی در جهان امروز و بحران آزادیهای مدنی و نقض حقوق بشر که توسط ایالات متحده به وجود آمد را می توان به شکلی واضح در اتحاد منطقی دید که توسط قربانی نازی ها، «پاستور مارنن نیمولر»، عنوان شده است: «ابتدا آنها به دنبال کمونیست ها بودند، من حرفی نزد، چون یک کمونیست نبودم. آنها به دنبال یهودیان بودند، من حرفی نزد،

چون یک یهودی نبودم. آنها به دنبال اعضای اتحادیه‌های کارگری آمدند، من حرفی نزد
چون عضو اتحادیه‌های کارگری نبودم. آنها به دنبال کاتولیک‌ها آمدند، من حرفی نزد، چون
پروتستان بودم. سپس آنها به دنبال من آمدند، اما تا این زمان هیچ کس باقی نمانده بود که
حرفی بزند» این بار دیگر واقعاً دلیلی نیست که حرفی ننمیم. □



پاورقیها:

۱. متیو بی. رابینسون، «جرم سیاسی در ایالات متحده آمریکا»، خبرگزاری فارس، ۲۵ اسفند ۱۳۸۲.
۲. گزارش چین درباره وضعیت بحرانی حقوق بشر در آمریکا، دفتر اطلاعات شورای دولتی جمهوری خلق چین، خبرگزاری فارس.
3. Draft Bill Expands Anti-Terror Powers, *Washington Post*, 8 Feb 2003.
4. Ruth Reitan, Human Rights in U.S. Policy: A Casualty of the “Wat on Terrorism,” *The International Law of Human Rights*, Winter 2003, Vol. 7, No. 4, pp. 51-62.
5. *Ibid.*
۶. خبرگزاری فارس، پیشین.
۷. همان.
8. Reitan, *op.cit.*
9. Harold Hongju Koh, Rights to remember, *Economist*, Oct 30 th 2003.
۱۰. آگوستا کونچیکلیا، گوانتانامو در بی قانونی مطلق، لوموند دیپلماتیک، ژانویه ۲۰۰۴.
۱۱. آمریکا از نحوه رفتار با زندانیان گوانتانامو دفاع کرد، خبرگزاری فرانسه، ۲۲ دی ۱۳۸۲.
12. Catherine Moore, The United States, International Humanitarian Law and the Prisoners at Guantanamo Bay, *The International Journal of Human Rights*, pp. 7-20.
۱۳. صلیب سرخ با آمریکا درباره زندانیان گوانتانامو مذاکره می کند، خبرگزاری فرانسه، ۲۲ دی ۱۳۸۲.
۱۴. اجلاس دیوان عالی آمریکا برای شنیدن استدلال حقوقی وکلای بازداشت شدگان تحت عنوان «جنگجوی دشمن»، رادیو فردا.
15. Reitan, *op.cit.*
۱۶. همان.
۱۷. مسعود شجره، دلارهای شکنجه؛ نگاهی به سیاست ساخت و صدور ابزار شکنجه توسط آمریکا، www.baztab.com، ۷ اسفند ۱۳۸۲.
۱۸. سامی نیر، یک جانبه گرایی، نقض قوانین، نظامی سازی درگیرها، جهان از دیدگاه واشنگتن، لوموند دیپلماتیک، مارس ۲۰۰۳.
۱۹. همان.
۲۰. همان.
۲۱. انتقاد دیده بان حقوق بشر از آمریکا، رویتر، ۳ اردیبهشت ۱۳۸۳.
۲۲. افغان های آزاد شده از گوانتانامو نیروهای آمریکایی را به بدرفتاری متهم کردند، خبرگزاری فرانسه، ۲۶ اسفند ۱۳۸۲.
۲۳. دیده بان حقوق بشر، عملکرد ارتش آمریکا در افغانستان ناقض حقوق بشر است، فاکس نیوز، ۱۹ اسفند ۱۳۸۲.
24. Hongju Koh, *op.cit.*